



# آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی

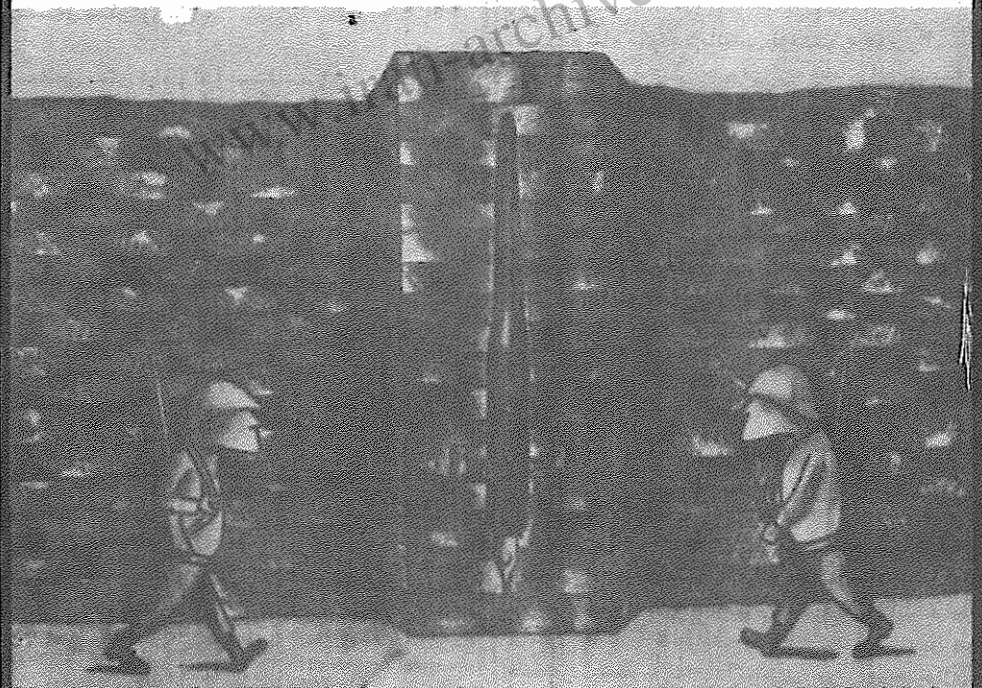
سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

خرداد ۱۳۵۶

سال سوم، شماره سوم

## نویسندگان، شاعران و هنرمندان

## به اسارت اندیشه اعتراض میکنند!



## در این شماره :

- ۲ سخنی با شما
- ۳ نامه‌ی سرگشاده به امیر عباس هویدا
- ۶ چرا این قرارداد فرهنگی ارتجاعی است؟
- ۱۰ چرا "کمیت‌های مرکزی"؟
- ۱۵ فرق شاه با رویاه چیست؟
- ۱۶ کدام کفند راسیون؟
- ۱۹ نگاه‌های آموزش عالی در کشور انقلاب اکتبر
- ۲۰ از زندگی لنین
- ۲۱ پاور (شعر)
- ۲۳ مسئله‌ی مسکن و جوانان
- ۲۶ مسئله‌ی مسکن شاه و گدا نمی‌شناسد!
- ۲۷ زنان و کودکان در سوسیالیسم سرمایه‌داری
- ۲۸ کوبائیزها در آنگولا
- ۳۱ ساواک دشمن اصلی کتاب است
- عکس پشت جلد : از تظاهرات مردم تحت رهبری حزب توده ایران

## سخنی با شما

درباره‌ی اینکه چرا در میهن ما کتاب کم منتشر می‌شود ، کتاب خوان کم است و علاقه به مطالعه در بین جوانان دیده نمی‌شود رژیم شاه و دستگاه تبلیغاتی آن فراوان سخن گفته اند و چه بسا که سالوسانه اشک اندوه بر این ناپسندیده فرهنگی نیز فرو ریخته اند . اما در تمام این دلسوزی‌های دروغین و این نوحه سرایی‌های ریایی سخنی از علت واقعی این ناپسامانی گفته نشده است .

اینک گروهی از نویسندگان ، شاعران و هنرمندان میهن ما این پرده‌ی شید و پاریاییک سوزده و در طوسی نامه ای سرگشاده به هوید نخست وزیر شاه انگشت بر آن "راز مگو"ی رژیم نهاد مو "راز" را ، عیان کرد هانسد . آن اکسیر حیات بخش فرهنگ که در میهن ما از آن خبری نیست آن "راز" آزادی نام دارد . سخنان این گروه رادرنامه‌ی سرگشاده‌ی آنها که در این شماره بازنویس شده میخوانید .



رژیم شاه میکوشد تا با نقاب‌ی از جشنواره های رنگین و قرارداد های فرهنگی چهره‌ی کریه خفکان اندیشه را بیاراید . شاید بزرگ مردگان کودکان را بفریبید و شاید این این حیلہ دشمنان خلق را دلخوش سازد ، اما بسیداران بینا چهره‌ی شاداب و با طراوت آفرینش‌های راستین فرهنگی و نگاه تپی و خالی از زندگی اختناق را ، حتی از پس نقاب‌ها ، از هم باز می‌شناسند . گروهی از نویسندگان و هنرمندان پیشرو آلمان فدرال در جمعی انگشت بر این فریب نهادند و نقاب راپس زدند . حاصل گفتار آنها را بنام : "چرا این قرارداد فرهنگی ارتجاعی است ؟" می‌خوانید .



فریب مردم و خدعه در کار خلق همیشه بایک شیوه و یک شگرد رخ نمی‌کشد . در این رهگذر خام اندیشانی نیز تلاش می‌ورزند تا به شیوه‌ی تردستان که "آفتاب‌غیب می‌کنند" آفتاب را نابود جلوه دهند . بوده ران نبوده و هست را نیست سازند . در نوشته‌ی "چرا "کمیت‌های مرکزی" روی سخن ما با اینگونه تردستان است .

### شماره‌های

Hansfriedrich Wieland  
Berliner Bank  
Konto Nr. 3446289900

### آدرس پستی

Postfach 11 - 0709  
1 Berlin - W. B.

### ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic Youth and Students of Iran

Price: 1,- DM or its equivalent in all other countries

بها مسا دل ۱ ساواک آلمان فدرال

# نامه سرکشاده

جناب آقای امیرعاس هویدا نخست وزیر

اطلاع دارید که گهگاه و به مناسبت‌های مختلف جلسات پرمصدایی حتی با شرکت شخص جنابعالی تشکیل میشود، بعنوان رایزنی در راه ترویج کتاب، و بهتر از دیگران میدانید که چنین گفتگوها چون بسیار از کارهای دیگر دولتی همزمان با آخرین جلسه خاموش میشود و هیچکس اثری از پیگیری و گره‌گشایی مشاهده نمیکند؛ گزارشهای رسمی ودولتی نشان میدهد که در کمیسیونها و سمینارهایی از این دست، تنها دست اندرکاران سانسور و تجارت کتاب و امور فنی چاپ و نشر دخالت دارند و برای هر یک فرصتی است که از منافع خود دفاع کنند. ناچار گفتگوها زحمت و اشاره بمشکلات و تنگناهای چاپ و توزیع و گرانی دستمزد ها و هزینه‌های مواد اولیه فراتر نمیرود.

متأسفانه نویسندگان، شاعران، مترجمان، محققان و مصنفان و سایر کسانی که بالفعل یا بالقوه در عرصه‌ی خلاقیت فکری و هنری صالحند و به حق باید در مرکز این دایره قرار داشته باشند، بی‌آن جلسات و سمینارها راه ندارند. به همین مناسبت هیچگاه مسئله از سطح ظاهر تجاوز نکرده و به ریشه‌ی مشکلات توجه نشده است.

نشر کتاب و بطور کلی ترویج هر نوع آثار فکری و هنری بخشی از مسئله‌ی وسیعتری است که فرهنگ ملی نامیده میشود و چاره‌جویی در باره‌ی این مسئله هم ناچار وابسته به اقدام و مشارکت فعالانسیه‌ی کسانی است که در کار خلاقیت فرهنگ و آفرینش فکری و هنری در صدمقدم قرار دارند و ارزشهای قومسی یا ملی فرهنگ جامعه را با آثار خویش زنده میدانند. تفکر و چاره‌جویی در باره‌ی اینکه چرا چنین مشارکت فعالانه و دربرگیرنده‌ی وجود ندارد، مارا برانگیخت تا چنین نامه‌ای بحضور آنجناب بنویسیم.

آقای نخست وزیر... فرهنگ و خلاقیت فکری و هنری در جامعه‌ی ما دچار توقف و رکود شده است و حتی به جرات میتوان گفت که نشانه‌های بسیار نگران‌کننده‌ی از انحطاط فرهنگی نیز پیدا است که ابعاد آن هر روز گسترده‌تر میشود. به عقیده‌ی ما این وضع ناشی از عوامل پیش پا افتاده‌ی فنی و مالی در زمینه‌ی نشر کتاب نیست که در مجامع رسمی و دولتی عنوان میشود، بلکه در درجه‌ی اول بسته به محدود بودن شدید شرایط تفکر خلاق و آزادانه برای نویسندگان، شاعران، اندیشمندان و کلیه کسانی است که در عرصه‌ی فکروهنر صلاحیتی بالفعل یا بالقوه دارند. سپس مربوط به ضوابط شدید سانسور است که دستگامهای مختلف دولتی اعمال میکنند و سومین مسئله در زمینه‌ی مشکل کتاب ناشی از محدودیت‌های شدیدی است که در جهت مطالعه‌ی کتاب برای مردم اهل مطالعه، بخصوص جوانان و دانشجویان بوجود آمده است.

محدود پیشا، فشارها و سایر عوامل بازدارندهای که در برابر خلاقیت فکری و هنری وجود دارد نه تنها ناشی از مقررات و ضوابط قانونی و دموکراتیک نیست، بلکه مطلقاً دلخواستهی دستگاہها و اشخاص مختلف و ناشی از بی‌اعتنایی آنہا بہ قوانین زسمی و آزادی‌های انسانی است. با توجهی بقانون اساسی که معرف نظام دموکراسی و مشروطی کشور است و نگاهی بہ وضع موجود بہ جرأت میتوان ادعا کرد کہ پیش کلیه‌ی مواد از قانون اساسی کہ ضامن صیانت و تقویت اصلی انگیزه‌ها و محرکہای فرهنگی و خلاقیت فکری و رشد و بلوغ سیاسی و اجتماعی جامعه است مطلقاً بہ وسیله‌ی دولت و سازمانهای تابع آن بہ حال تعلیق و تعطیل درآمدہ است. نویسندگان و روشنفکران و اهل اندیشه از ہرگونہ تأمین حقوقی و قضایی و سیاسی و اجتماعی محرومند و در برخورد با قہر عوامل دولتی و سانسور، هیچ مرجع و تکیہ گاہ رسمی ندارند. چہ بسا کسانی را میتوان نام برد کہ بچرم تالیف یا ترجمہ و یا حتی خواندن کتاب سالمہ سادر زندان بسر بردہ اند و میبرند.

عامل اساسی خلاقیت فرهنگی و فکری، وجود ضمانتہای سیاسی و اجتماعی و قضایی برای آزادی تفکر و اندیشه، و آزادی مبادلہی افکار و تشکیل اجتماعات و چاپ و انتشار کتب و مجلات و مطبوعات جدی است کہ در قانون اساسی ما و متمم آن و اعلامیہی حقوق بشر بہ وضوح پیش‌بینی شدہ است. وجود ہمین آزادیہا از صدہا سال پیش، جنبشهای فرهنگی و رشد و بلوغ فکری و سیاسی و اجتماعی مردمی را در کشورہای مختلف جہان سبب شدہ است کہ ما امروز بہ علت تعطیل آزادی و توقف فکری بہ صورت مصرف‌کنندہی محصولات مادی و معنوی آنها درآمدہ ایم و از این رہگذرنازایی کامل فرهنگی دچار شدہ ایم.

آقای نخست‌وزیر... رشد اجتماعی و اقتصادی ہرگز بہ تنہایی با افزایش ارقام و آمار مربوط بہ افزایش درآمد ملی ازہاء فروش و صدور منابع طبیعی کشور و افزایش درآمد سرانہ ہمراہ با یک نظم نامتبادل توزیع درآمد توجیہ نمیشود و پارشد خلاقیت فکری و توسعهی بنیادہای فرهنگی و گسترسش فعالیتہای علمی و ادبی و هنری رابطہی مستقیم دارد. توسعه، در درجہی اول یک پدیدہی اجتماعی و فرهنگی است کہ گسترش صنایع و تراکم بی بند و بار شہرہا ازہاء مهاجرت روستائیان و ترویج اقتصاد دلالی جای آنرا نمیگیرد. متأسفانہ آثار و علائم انحطاط و رکود فکری و نازایی علمی و بی‌رونقی و جمود فرهنگی بہ روشنی در جامعہی امروز ہویدا شدہ است و ہر ایرانی علاقمند بہ سرنوشت ملی و قومی خویش را این انحطاط و عقب تاشیرش در وضع اجتماعی کشور، نگران کردہ است. اگر بنا باشد کہ ما بعنوان ملتی آزاد و سربلند و متکی بکار و فرهنگ خویش در جہان باقی بمانیم، و میراث ملی و فرهنگی گذشتہی خویش را کہ در جہان درخششی کم نظیر دارد پاسداری کنیم، ناچاریم کہ قدم پیش تہبیم و محدودیتہای موجود را از میان برداریم و با کار فکری و خلاق خود با تمام گروہهای اجتماعی کشور ارتباطی سالم و اصیل برقرار کنیم. برای رسیدن بہ این ہدف در چارچوب قانون اساسی کشور و حدود و ثغور اعلامیہی حقوق بشر، ما امضا کنندگان این نامہ تقاضا داریم:

۱- کانون نویسندگان ایران کہ رونوشت اساننامہی آن بہ پیوست تقدیم میشود و تقاضای شہت رسمی آن شدہ است، بعنوان مرجعی برای تقاطی افکار روشنفکران ایران امکان فعالیت رسمی بیابد.

۲- ہرگونہ مانعی در راہ تأسیس محل یا باشگاهی برای اجتماع اعضای این کانون در تہران و شہرستانها رفع شود.

۳- برای انتشار نشریہای جہت کانون و توزیع بلا مانع آن در سراسر کشور تسہیلات قانونی فراهم شدہ.

آقای نخست‌وزیر... با انجام این تقاضا امید میرود مشارکتی کہ از ہدفهای اعلام شدہ متأسفانہ انجام نیافتہی دولت است بہ معنای اصیل و وسیع خود تأمین شود و همانطور کہ بارہا اعلام شدہ، ہر ایرانی، آزاد از ہر نوع بیم و ہراسی، عقاید و افکار خویش را در محیطی سالم و طاری از کشمبسیای افراطی در چارچوب قوانین اساسی کشور بہ گوش سایرین برساند و ملت ایران توفیق یابد در جہان زمینشرقتی امروز بار دیگر خلاق، فرهنگ و ارزشهای علمی و معنوی باشد، نہ چنانکہ امروز ببینیم، فقط مصرف‌کنندہی آنها.

آقای نخست‌وزیر... ما امضا کنندگان این ورقہ بطور فرد فرد و جمعی مسئولیت نوشتن، امضا

کردن و به امضا رساندن این نامه را به عهده میگیریم و در مقابل دستگامهای دولتی جوابگو خواهیم بود \*

آدمیت	دکتر فریدون	دانشور	دکتر سیمین	لارین	قاسم
آشوری	داریوش	رحیمی	دکتر مصطفی	مبشری	اسداله
آل احمد	شمس	زهری	محمد	مشقی	سیروس
اعتماد زاده	محمود (به آذین)	ساعدی	دکتر غلامحسین	مقدم رافعی	رحمت اله
انوار	سید عبدالله	سپانلو	محمد علی	ملك	دکتر حسین
بهار	دکتر مهدی	صفارزاده	ظاهره	مؤذن	ناصر
بیضایی	بهرام	عبداله پور	احمد	مؤمنی	باقدر
پاکدامن	دکتر ناصر	عنایت	دکتر محمود	مهמיד	محمد علی
پرهام	دکتر باقر	فانی	کامران	میرزا زاده	نعمت (آزرم)
تقوایی	ناصر	قاضی	محمد	میرصادقی	جمال
تنکا بنی	فریدون	کاتبی	علی	ناطق	دکتر هما
حاج سید جواد علی اصغر	ابوالفضل	کاظمیه	اسلام	هزارخانی	دکتر منوچهر
خدابخش	علی اصغر	کسرابی	سیاوش		
خبره زاده		گلشیری	هوشنگ		

آقای نخست وزیر

اصل امضاها نزد اعضای کانون محفوظ است و چون خود شما بهتر میدانید که چه طلت کانون نتوانسته است جا و نشانی مشخصی داشته باشد و امضا کنندگان این نامه باندازه کافی در جامعه شهرت دارند \* پاسخ شما به هر یک از امضا کنندگان در حکم پاسخ به همه است و به سایرین خواهد رسید \*

## تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری

## شرط لازم برای سرنگونی رژیم شاه است

# چرا این قرارداد فرهنگی ارتجاعی است؟

گولو ویتر *Golwietzer* نیز عضو آنست؛  
و همچنین تینو تون *Hino Tun* عضو هیئت رئیسه  
سازمان عفو بین‌المللی، بخش آلمان فدرال، و  
شوراک رئیس اتحادیه چاپ و کاغذ شرکت  
داشتند.

ولفرام فرلمت سخنان خود چنین ادامه داد:  
"آلمان فدرال با بسیاری از کشورهای جهان قرارداد  
فرهنگی دارد، از جمله با رژیم نژادپرست افریقای  
جنوبی، ولی گویا این کم نبود که حالا نوبت به انعقاد  
قرارداد فرهنگی با رژیم ایران هم رسیده که مقدمات  
آن در دست تهیه است و اگر ما اعتراض و مقاومت را  
در این کشور بسیمج نکنیم باید در سال جاری بتصویب  
یونس تاگ، مجلس آلمان فدرال برسد." سپس فرلمت  
به سخنان خود چنین ادامه داد:

"در این کشور دیگر از شجاعت اخلاقی مایبری  
چون گوستاو هاینه مان

ریاست جمهوری سابق آلمان خبری نیست. گوستاو  
هاینه مان، در سال ۱۹۷۱ بعلمت اوضاع غیر قابل  
تحمل ایران حاضر نشد در جشنهای ۲۵۰۰ سالگی  
شاهنشاهی ایران" شرکت کند. ولی امروز دیگر از یک  
چنین شجاعت و خشم اخلاقی اثری در کشور ما برجای  
نمانده است. امروز وزیر اقتصاد آلمان بازو بیازو،  
دست در دست، گونه بگونه آقای زول

رئیس سابق سازمان صنایع آلمان و دانشجویان او به  
ایران سفر میکند. امروز بنا بخواهش صریح وزیر  
اقتصاد، انجمن بورسهای آلمان در ایران نمایشگاه  
کتاب میگذارد. چرا؟ چون فرهنگ باید بر آنچه  
آلمان فدرال از ایران میخواهد پرده استوار بکشد.  
مادر باره شاه خیلی چیزها میدانیم. راجع به زندگی  
خصوصی ثریا زن سابق شاه فراوان میدانیم. از زندگی  
فرح دیبا مفصل باخبریم و از طول موهای شاهزاده  
کوچولو هم اطلاع داریم. خلاصه همه چیز را میدانیم

فرهنگ در آلمان فدرال و در کشورهای جهان  
سوم بخاطر علاقه اقتصادی، مشخص تر بگوییم،  
بخاطر علاقه مجتمع نظامی-صنعتی، مورو سو استفاده  
قرار میگیرد. چگونه؟ امشب میخواهیم از این چگونگی  
آگاه شویم.

بر طبق ادعاهای رسمی دولت ایران، این کشور  
یکی از پیشرفته ترین کشورهای جهان است. در یک  
آگهی مطبوعاتی گفته شده بود: "انتظار میرود که تا  
سال ۱۹۹۰ ایالات متحده امریکا، اتحاد جماهیر  
شوروی، ژاپن و آلمان فدرال چهار کشور درجه اول  
صنعتی در جهان باشند. پنجمین کشور کدام خواهد  
بود؟ پاسخ روشن است: ایران."

ولی بر طبق گزارشهای کمیسیون حقوق انسان  
د مکررات و سازمان عفو بین‌المللی، ایران نه پنجمین  
کشور بلکه بروایتی اولین کشور جهانست. البته از  
جهت منفی، یعنی از لحاظ شکنجه، از لحاظ بر باد  
دادن ثروت ملی بنفع صنایع غول آسای نظامی، از  
لحاظ تعدد ادکشاورزان هستی از دست داده و بیکار.  
با این سخنان، ولفرام فرلمت:

سخنگوی انجمن نویسندگان آلمان فدرال، بخش کلن،  
جلسه را آغاز کرد. برپا کنندگان این نشست عبارت  
بودند از: انجمن نویسندگان آلمان، اتحادیه  
روزنامه نگاران آلمان فدرال و اتحادیه رادیو تلویزیون  
و سینما آلمان فدرال که همه خود وابسته به اتحادیه  
بزرگ چاپ و کاغذ هستند.

در این جلسه که روز هجدهم ماه مارس ۱۹۷۷  
در شهر کلن تشکیل شد نویسندگان نامداری چون اریش  
فرید *Brich Fried*، بانو آلیس شوارتسه *Aliee*  
*Schwartzter* از برجستگان نهضت زنان در آلمان  
فدرال و گرهارد تسورنس *Gerhard Zwerence*  
نویسنده و پرفسور کلیه، استاد ایرانشناسی دانشگاه  
برلن غربی، و عضو کمیته ایران (که از جمله هلموت

هنرمندان و آفرینندگان فرهنگی در ایران باشیم . بلکه صحبت بر سر آنست که موقعیت آفرینندگان فرهنگی در ایران با همکاران خود در آلمان بکلی تفاوت دارد . آنها در ایران به نوشتن حدیث نفس توصیف حالات عاطفی ، تقدیس درد های فردی و خصوصاً خود نمی پردازند ، بلکه خود را در کنار مردم قرار میدهند و به توصیف رنجهای آنان می پردازند و از این روست که بزندان میافتند .

سپس گویند به پرد های که نام دهها تن از هنرمندان و نویسندگان و شعرا ی شکجه ، زندانی و تیر باران شده ایرانی بر آن نوشته و بدیوار آویخته شده بود ، اشاره کرد و گفت :

این فهرستی که می بینید ، این فهرست درای در بر گیرنده نام نویسندگان ، هنرمندان و شعرا ی شکجه زندانی و تیر باران شده ایران است . میخواهم با توجه به موقعیت آفرینندگان فرهنگی در ایران روشن کنیم که انعقاد قرارداد فرهنگی با چنین کشوری به چه معنی است .

آنگاه گرهارد تسورنس به بیان نظریاتی درباره آفرینش هنری در جامعه پرداخت و گفت : نویسندگان از آنروز تحت تعقیب قرار میگیرند که باز گو کنند خواستهای مردم گردند . بنظر گرهارد تسورنس ، انعقاد قرارداد فرهنگی با رژیم شاه فقط هنگامی میتواند

اما نمیدانیم که در زندانهای شاه با زنان چگونه رفتار میشود و نمیدانیم که زندگی دهقانان این کشور چگونه است . البته از چند هفته پیش اطلاعات بیشتر درباره ایران داریم ، یعنی از زمانیکه افشاء شد سازمان مطلق العنان ساواک نه تنها با ۸ هزار نفر اعضای خود در ایران مردم را تحت فشار و تعقیب قرار میدهد بلکه در آلمان فدرال نیز با سازمان اطلاعات این کشور همکاری میکند . این ننگ دیگری برای آلمان فدرال است که البته تاریکی ندارد . زیرسازمان امنیت کره جنوبی نیز باین دلیل توانست روشنفکران و آفرینندگان فرهنگی آن کشور ، از جمله ایران یونگ آهنگساز کره ای را بریاید و به کره جنوبی ببرد که از پشتیبانی و همکاری دوستانه همتای آلمانی خود ، یعنی سازمان اطلاعات ما ، سازمان دفاع از قانون اساسی ما ، برخوردار بود .

سبب میخواهیم درباره قرارداد فرهنگی بین ایران و آلمان فدرال سخن گوئیم و برای اینکار نخست موقعیت آفرینندگان فرهنگ را در ایران مورد بررسی قرار میدهم . البته نه باین دلیل که سه گریه ، سه بخش از اتحادیه چاپ و کاغذ و اتحادیه هنر ، برپا کنندگان این جلسه ، میخواهند از علائق خود دفاع کنند . صحبت بر سر آن نیست که بفکر همکاران خود یعنی فیلم سازان ، نمایشنامه نویسان ، نویسندگان



PARVE  
+ REZA ZAMANI  
MIRZADEH  
BAR TORABI

MOHSEN JALFALI  
AMINI  
KOLAM - HOSSYN SAEDI  
HOSCHANG GOLSCHIRI  
ALI SCHARIFI  
MANUTSCHEHR  
ZAR-AHINI

عقید باشد که نویسندگان متعهد آلمان فدرال بتوانند با ایران سفر کنند و در آنجا آثار ممنوع شده همکاران ایرانی خود را برای مردم ایران بخوانند .

قبل از ادامه گفتار ، ارشید فرید ترجمه دو شعر از يك شاعر و نویسنده تیر باران شده ایرانی خسرو گل سرخی را خواند .

آنگاه تینو تون ، نماینده سازمان عفو بین المللی در طی گزارش جامعی وضع زندانیان ایران را تشریح و شیوه های ترور ساواک را در خیابان و زندان بسه حاضرین معرفی کرد و گفت اختناق در ایران طیف وسیعی دارد که از خانه تا کارخانه را در بر میگیرد . مثلاً در کارخانه ذوب آهن اصفهان يك گسوه

" انتظامی " وجود دارد که کارگران را پیوسته کنترل میکند . این گروه بلای جان کارگران است و از صبح تا شب به گشت در کارخانه مشغول است و دستور از کارگران را تحریک کند تا آنها اعتراض نکنند و این گروه بتواند آنها را بترساند . اعضای این گروه بر کارخانه تسلط مطلق دارند و از هر بهانه ای برای باز پرس و حتی بازداشت کارگران استفاده میکند . علاوه بر این گروه " انتظامی " پلیس نیز همیشه در کارخانه حضور دارد . يك گروه از افراد پلیس هر چند روز یکبار ، برای نشان دادن قدرت خود بکارگران دست باجری مانور میدند تا با این برخ کشیدن قدرت کارگران را بترساند . علاوه بر این " مهمانان " مأموران ساواک هم در کارخانه ذوب آهن حضور دارند که با قدرت مطلقه خود در سرا سر ایران و خارج از آن به کنترل مخالفین رژیم مشغولند . اما علیرغم این فشارهای شدید تقریباً در هر ماه جنبش های بزرگ اعتصابی بوجود میاید و کارگران علیه این اختناق به پر خاش بر میخیزند ، هر چند که بعداً باز داشت و شکنجه میشوند .

سپس تینو تون عضو هیئت مدیره سازمان عفو بین المللی در آلمان فدرال گفت :

در حال حاضر ما باید به انتشار وسیع اخبار ایران در آلمان فدرال بپردازیم ، با انتشار اخبار کشوری که با ما در تمام سطوح روابط نزدیک دارد . کشوری که اغلب نباید راجع بان گزارش بد هیم تا مبادا باین روابط خللی وارد آید .

تینو تون در پایان سخنان خود گفت : ما نباید اجازه دهیم که يك رژیم وحشی با میهن ما روابط دوستانه داشته باشد .

پس از سخنان مستند عضو هیئت مدیره سازمان عفو بین المللی ، ارشید فرید شعر شهید رضا رضائی را برای برادرش شهید مهدی رضائی خواند . آنگاه

سخنگوی جلسه گفت :

اگر تبلیغات رژیم ایران را باور کنیم ، آزادی زن در ایران دیگر تأمین شده است . و گویا زن با مرد برابر گردیده است . چرا ؟ چون زنها هم اجازه دارند چون مردان بخدمت ارتش در آیند . اما نگاهی بسه ارقام و آمار موجود در باره زنان نشان میدهد که وضع آنها با آنچه تبلیغات رسمی می خواهد بخورد ما بدهد تفاوت اساسی دارد .

۶۳ درصد از مجموع بیسوادان ایران زن هستند ۹۲ درصد از مجموع بیسوادان روستاها زن هستند .

و بطور کلی ۷۵ درصد از زنان ایران بیسوادند . زنان ایران فقط از يك جهت با مردان برابر شده اند و آن اینکه دیگر تنها مردان را شکنجه نمیدهند ، بلکه زنان را هم شکنجه میدهند . اما در برابری زن و مرد در ایران حتی در شکنجه گاهها هم بسا ید تردید کرد . میتوان گفت شکنجه زنان در ایران ، در کشوری که ما می خواهیم با آن قرارداد فرهنگی منعقد کنیم وحشیانه تر و غم انگیز تر است .

بدنبال این ارقام بانو آلیس شواتسه مدیر ناشر مجله " اما " یکی از بانوان سرشناس در نهضت آزادی زنان آلمان فدرال به تشریح شیوه برخورد رژیم های فاشیستی با زندانیان سیاسی زن پرداخت و بعنوان نمونه ترجمه آن قسمت از کتاب " حماسه مقاومت " نوشته اشرف دهقانی را که بتوصیف شکنجه او مربوط میشود ، خواند .

و لغرام فرملت سخنگوی جلسه گفت :

ما می خواهیم با کشوری قرارداد فرهنگی منعقد کنیم که در آن نمیتوان با ادبیات ، فیلم و هنر جانبدارم را گرفت .

در تهران ، در تالارهایی که با پول مردم ساخته شده با فرشهای گرانبها پوشیده و با تصاویر پرده های گرانبه تزئین گشته اند ، فلوت سحرآمیز اثر موزار به نمایش گذاشته میشود . آثاری که با مردم بیگانه است و برای توده مردم بیسواد بی اثر . اپرای فیدلیو ، اثر بتهوون ، داستان زندانیان و نمایش آزادیست . فیدلیو در تهران ، در شهری که هزاران زندانی سیاسی در پس میله های زندانهای آن نشسته اند بروی صحنه میاید . نمایش آزادی در شهر زندانیان سیاسی . این به شوخی تلخی شبیه است . ذهن کجی است . اما این شوخی تلخ بسا موفقیتی بزرگ روبرو میشود ، با کف زدنهای معتقد ، بدون آنکه آب از آب تکان بخورد .

هنوز قرار داد منعقد نشده ، بین دانشکده ورزش کلن و ایران قرارداد همکاری امضاء میشود . در ماه



آوریل و مه، سه نمایشگاه کتاب، آنها بتوصیه وزیر اقتصاد آلمان فدرال، در سه شهر ایران برپا میگردد و قرار است ایالت بادن وورتمبرگ در ایجاد دانشگاه رشت با دولت ایران همکاری نزدیک کند. اینها همه از جانب ملتی با فرهنگ انجام میگیرد. گفتم ملتی با فرهنگ و بیاد آمد که چند روز پیش یکی از نویسندگان آلمان مرا متوجه نکته ای کرد و آن بیانیه آلمان فدرال بود که صدر اعظم مادر بوندس تا مجلس ما قرائت کرد و روزنامه فرانکفورتر روند شاو متن کامل آنرا منتشر ساخت که به ۳۵۰۰ سطر روزنامه بالغ شده بود. از این ۳۵۰۰ سطر فقط ۵ سطر آن به فرهنگ مربوط میشود. من از محاسبه اینکه چند درصد از سخنان صدر اعظم به فرهنگ اختصاص یافته است شرم دارم.

یاد آور شوم وقتی صحبت از فرهنگ میان میاید منظور فرهنگ طبقه کارگرنیست، بلکه فرهنگی است که وظیفه اش استتار خواستها و تپیات سرمایه داران آلمان فدرال است. فرهنگ بمعنوی آب تظہیر برای شکوه و جلال در ایران نیز وضع از همین قرار است. و برای رسیدن باین هدف، ما، فرهنگیان این کشور باید بیاعتمادیم. و درست بهمین دلیل و برای این نقشی که بعهدہ فرهنگ گذاشته میشود باید با بستن قرارداد فرهنگی مخالف بود.

کمیسیون در بوندس تاگ، مجلس آلمان فدرال مأمور رسیدگی نقادانه به قرارداد های فرهنگی موجود بین آلمان فدرال و دیگر کشورها شد. کمیسیون باین نتیجه رسید که از این قراردادها تا کنون فقط و فقط برای معرفی فرهنگ باصطلاح "متعالی" آلمان آنها هم در کشورهای جهان سوم استفاده شده است. صرف نظر از مضمون و محتوی بورژوائی فرهنگ "متعالی" نوع اثر بخشی آن، اصولا این فرهنگ در آن کشورها نمیتواند پایه توده ای داشته باشد. تعداد فارغ-

التحصیلان مدارس، تعداد کودکانی که میتوانند کورستان بروند، بسیار بسیار کمتر از ۵ درصد است. در رابطه با کورستانها باید گفت که این مؤسسات خصوصی هستند و کودکان باید شهریه هائمی بپردازند که فقط اعضای طبقه حاکمه قادر بپرداخت آن هستند.

آلمان فدرال از ۱۳ سال پیش بایک کشور مشابه ایران، یعنی با جمهوری آفریقای جنوبی، قرارداد فرهنگی دارد. کمیسیون از حزب سوسیال دمکرات به بررسی این قرارداد فرهنگی پرداخت و باین نتیجه رسید که قرارداد نامبرده فقط و فقط در خدمت "نژاد سفید"، "نژاد برتر" بوده است. کمیسیون باین نتیجه رسید که حتی یک نفر سیاهپوست هم از این قرارداد بهره ور نگشته، سودی نبرده است. چون قرارداد بندی دارد که بر طبق آن آلمان فدرال حق ندارد در امور داخلی آفریقای جنوبی دخالت کند. دقیقتر بگوئیم، آلمان فدرال حق ندارد به سیاه پوستان برنامه فرهنگی عرضه کند.

قبل از پایان جلسه و خواندن و تصویب قطعنامه آن اریش فرید، ترجمه داستان سه خم خسرو و نوشته علی اشرف درویشیان را که رژیم او را به ۱۱ سال زندان محکوم ساخته است قرائت کرد (رجوع کنید به آرمان سال ۲ شماره ۳).

سخنگوی جلسه گفت قرارداد فرهنگی فقط در صورتی میتواند بتصویب برسد که تمام زندانیان سیاسی ایران آزاد گردند.

ولفرام فرلمت در پایان این نشست افشاگر و فوق از سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران و "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی اتحادیه ملی" (کنفدراسیون شماره یک، فرانکفورت - آرمان) بمناسبت همکاری برای برگزاری این جلسه تشکر کرد.



## زنده باد هبستگی

## ضد امپریالیستی خلقهای جهان

# چرا



## ”کمیته مرکزی؟“

— خوب چرا از اول نخواستی بگوئی کمیته‌ی مرکزی حزب تود هی ایران؟

— آخر این کمیته مرکزی حزب تود هی ایران نیست •

— پس کمیته مرکزی کسدام حزب است؟

— کمیته مرکزی حزب تود هی ایران هست ولی ما قبولش نداریم •

— چرا قبولش ندارید؟

— برای اینکه وجود ندارد •

— خوب اگر وجود ندارد که دیگر چه بحثی است •

— بهتر است فراموش کنیم • چیزی که وجود ندارد که نمیتواند خادم یا خائن باشد • چه اصراری است که وقت عزیزت را صرف چیزی کنی که وجود خارجی ندارد؟

— نه تو متوجه نیستی، ما باید نسل جوان را به خیانت کمیته مرکزی آشنا کنیم تا به دام آن نیفتند •

— آخر اینکه شد کوسه‌ی ریش‌پهن؟ ”کمیته مرکزی“ وجود ندارد، ولی باید نسل جوان را به ”خیانتش“ آشنا کرد تا به دام آن نیفتند؟ من از این منطقی سردر نمی‌آورم • چیزی که وجود ندارد چطور نقل هر مجلس است و اینقدر رکاغذ علیه آن سیاه میشود؟ هر نشریه‌ی ای که در می‌آید لااقل یک مقاله به این کمیته مرکزی ”مرد“ اختصاص میدهد • توان، توده، ستاره سرخ، شفق، حقیقت، ایران آزاد، باختر امروز، کمونیست، ۱۹ بهمن، اطلاعات، کیهان، خواندنیها ••• نشریاتی هم که به اسم سازمانهای دانشجویی در می‌آیند، دست از سر این کمیته مرکزی ”مرد“ برنمی‌دارند، مانند ۱۱ آذر مربوط به کنگد را •

— سون، جبهه‌ها، ۱۱ آذر مربوط به توانیها، ۱۶

— این ”کمیته مرکزی“ خائن مرتد ••• که به انقلاب ایران خیانت کرده و به عامل گوش‌به‌زنگ مسکو تبدیل شده است و •••

— معذرت میخواهم، کدام کمیته مرکزی؟

— همین کمیته مرکزی، همین کمیته مرکزی خائن •••

— منظورت را نمیفهم، کمیته مرکزی چه حزبی؟ کمیته مرکزی حزب کدام کشور؟ آخر در اصطلاح سیاسی کمیته مرکزی به تنهایی معنی ندارد • یک مقوله سیاسی معترف یک پدیده‌ی مشخص اجتماعی است • هر پدیده‌ی اجتماعی برای خود نامی و عملکردی و هر مقوله برای خود فونکسیون دارد • این کمیته مرکزی که توازخیانت او تا این حد عصبانی هستی، کمیته مرکزی چه حزبی است؟ کمیته مرکزی زمانی میتواند وجود خارجی و فونکسیون خدمت و یا خیانت داشته باشد که ماحصل قانونمندی سازمانی باشد والا هرگز نمیتوان به طور مجرد کمیته مرکزی را مخاطب قرار داد، باید ون اینکه گفت کمیته مرکزی چه سازمانی منظور است، چه فونکسیون دارد و نتیجهای کدام قانونمندی است • هر شنونده‌ی ای در وجود کنفرانس، کنگره، سمینار، هیئت دبیران، هیئت اجراییه، کمیته مرکزی، کمیسرین تفتیش، پارلمان، اعضا\* دولت مفهوم خاص و عملکرد آن را پیش‌خود مجسم میکند • نمیتوانی بگوئی دولت خائن است، مجلس خائن است • آنوقت از تو خواهند پرسید کدام دولت است؟ کدام مجلس، دولت چه کشوری؟ چه نظامی در آن کشور مسلط است؟

— همین کمیته مرکزی حزب تود هی ایران •

آذر مربوط به ستاره سرخپها ، ۱۶ آذر مربوط به سه  
احیائپها ، به پیش ، مبارز ، کارگر ، سپهر ، خزر و ...  
و حتی به جرأت میتوان گفت که بعضی از این نشریات  
سرمقاله‌ی اولین شماره‌ی خود را به همین کمیته‌ی مرکزی  
" مرده " اختصاص میدهند . ما از این راز سر  
در نیاوریم که سازمانی که وجود ندارد چرا همه به  
سراغش میروند ؟

— نه ، آنطوری که میگویند مرده نیست . وظیفه‌ی  
انقلابی ماست که نسل جوان را به نقش و آگاه کنیپتا  
به دام آن نیفتند .

— پس مرده نیست یعنی قادر است " دام " همگستراند  
یعنی زنده‌ی فعال است نه زنده‌ی بی‌حرک ، یعنی نه تنها  
میتواند به حیات خود ادامه دهد ، بلکه قادر است  
حتی دیگران را هم به سوی خود بکشد ؟  
— کاملاً درست است . از این رو باید لپی تیز حمله  
به سوی او باشد . مبارزه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی  
علیه او نباید لحظه‌ای فراموش شود .

— بسیار خوب ، اگر اختلاف ایدئولوژیک سیاسی  
است که میتوانی با استدلال علمی و منطقی  
افشایش کنی . چرا مرتب ناسزا میگوئی ؟ چرا مبارزه  
علیه آنرا مقدم بر مبارزه علیه رژیم قرار  
دادی ؟ اید ؟ مگر از رژیم شاه که با ساواک جنایتکارش  
جهنمی درست کرده ، خطرناک تر است که حمله  
علیه او باید مقدم بر حمله علیه رژیم باشد ؟  
آیا این نوع برخورد به مخالفین سیاسی درست  
است ؟ آیا این دام نیست ، یعنی تلای که عده‌ای  
ناخودآگاه در آن افتاده اند ؟ میتوان یا فاکت ثابت کرد

که بعضی از این سازمانها در حمله به حزب توده‌ی ایران  
تاجایی پیش رفته اند که رژیم شاه فراموش شد ما ست  
مثال در این باره زیاد است . خیلی از این گروهها  
قبل از اینکه برای یک دانشجوی جوان اولویت مبارزه  
علیه رژیم را روشن کنند ، اول مو اضع ضد توده‌ی  
خود را به خورد او میدهند ، بعد به مسائل دیگر  
مبپردازند . آیا این شیوه‌ی برخورد عملاً در خدمت  
ارتجاع نیست ؟ آیا این خود انحرافی در مبارزه علیه  
رژیم نیست ؟

— آخر این کمیته‌ی مرکزی همواره با کنگد راسیون جهانی  
مخالف بود و در جهت تضعیف آن میکوشید . است .  
— مثل اینکه تو واقعاً از جریانات به دورمانده‌ای .  
حزب توده‌ی ایران از بنیاد گذاران اصلی سازمانها  
دانشجویی به خصوص کنگد راسیون بود . است و  
پارها در نشریات " مردم " ، " پیکار " برای  
دانشجویان " جزوه " ، " ما و کنگد راسیون " و " باز هم  
" ما و کنگد راسیون " ، عاقبت مشی انحرافی مسلط  
بر کنگد راسیون را گوشزد کرده است .

حزب توده‌ی ایران تنها سازمانی بود که در سال  
۱۳۴۶ در جزوه " ما و کنگد راسیون " سرنوشته کنسولی  
کنگد راسیون را پیش بینی کرده بود . همه‌ی کوشش حزب  
توده‌ی ایران به این خاطر بوده است که وحدت  
دانشجویی را حفظ کند و کنگد راسیون را از انحرافات  
به دور دارد ، اما متأسفانه گردانندگان کنگد راسیون  
نه تنها تذکرات اصولی حزب توده‌ی ایران را  
نپذیرفتند ، بلکه با عوامفریبی و دشنام به قلب گفته های  
حزب توده‌ی ایران پرداختند . نتیجه‌ی این مشمی  
انحرافی و برخورد غیراصولبی را امروز دیگر هر  
کودکی میتواند ببیند . پنج گروهک ، هرکدام به تنهایی ،  
ادعای وراثت " کنگد راسیون جهانی " را دارند و هر  
کدام آن را به سوی میکشند . امروز ادعای  
دشمنی حزب توده‌ی ایران با کنگد راسیون دیگرکنه  
شده است . امروز می‌بینیم که پیش‌بینیهای حزب توده‌ی  
ایران در باره‌ی کنگد راسیون کاملاً درست از آب درآمده  
است .

علاوه بر این چه اصراری داری که نگویی کمیته‌ی مرکزی  
حزب توده‌ی ایران ، یا خود حزب توده‌ی ایران ؟  
— یک دفعه گفتم که ما قبولش نداریم . این کمیته‌ی  
مرکزی ، رهبری حزب توده‌ی ایران نیست .  
— یعنی از نظر تو حزب توده‌ی ایران کمیته‌ی مرکزی  
دیگری دارد ؟

— نه ، این افراد نمایندگی حزب توده‌ی ایران نیستند .  
— پس از نظر تو حزب توده‌ی ایران وجود دارد ، مبارزه  
میکند ، ولی این عده که امروز ادعای رهبری حزب توده‌ی  
ایران را دارند ، رهبران حزب توده‌ی ایران نیستند ،  
پس روشن کن این حزب به وسیله‌ی چه ارگانی رهبری  
میشود ؟ آیا واقعا حزبی میتواند بدون رهبری لایق ،  
بدون ریشه‌ی طبقاتی ، تا این حد نفوذ معنوی خویش  
را در میان زحمتکشان حفظ کند و بسط دهد و مانع  
خاری در چشم ارتجاع و منحرفان باشد ؟ از نظر تو

بعد از کشف شبکه‌ی حزب توده‌ی ایران در سالهای  
۱۳۳۴ — ۱۳۳۶ چه کسانی از این حزب نمایندگی  
میکردند ؟ این حزب به وسیله‌ی کدام رهبری  
نفوذ خویش را در جامعه بسط داده است ؟ به وسیله‌ی  
چه کسانی این حزب تا به امروز زنده مانده  
است ؟ از ۱۳۳۶ تا به حال ۲۰ سال میگذرد . آیا بدون  
ریشه‌ها اجتماعی ، ایدئولوژی انقلابی و علمی و  
فعالیت سیاسی و سازمانی ، حزبی میتواند ۲۰ سال  
در جامعه این چنین زنده بماند ؟ ۲۰ سال نزدیک به  
یک نسل است . بطور حزب عدالت علی دشتی  
حزب وطن و حزب اردی . ولی سید ضیا الدین طباطبائی  
، حزب دمکرات قوام السلطنه ، حزب زحمتکشان

بقای، حزب نیروی سوم خلیل ملکی، حزب پان ایرانیست، حزب سومکا و حتی حزب ملیون و مردم سالهای اخیر فراموش شده اند؟ حتما دلیل دیگری دارد که حزب توده‌ی ایران زنده است.

— من در نفوذ مهندس‌های حزب توده‌ی ایران شکی ندارم. قصد هم ندارم آنرا با حزب دمکرات قوام السلطنه یا حزب وطن سید ضیاء مقایسه کنم، اما این کمیته‌ی مرکزی نبود که حزب توده را زنده نگاهداشت. او که مسند تهاست در خارج لنگر انداخته و بی‌کلی از جامعه‌ی ایران دور بوده است.

— اینکه نشد حرف، مظهر سرقایلی نبود. حزب زحمتکشان در ایران است. خلیل ملکی لیدر حزب نیروی سوم در ایران بود. قوام السلطنه و سید ضیاء الدین طباطبائی در ایران بوده اند. دوری یا نزدیکی جسمانی یک عده رهبر که شرط تعیین کننده برای بررسی علمی یک جریان سیاسی نیست. لنین رهبر انقلاب پیروز منشد سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ به مدت ۱۰ سال در روسیه نبود. او حتی هنگام وقوع انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ هم در خارج از روسیه بود. تحلیل مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که شرط جغرافیایی ندارد. از نظر تو باید حتما در چهارراه حسن آباد زندگی کرد تا بتوان در مسائل سیاسی صاحب نظر بود؟ اگر اینطور باشد نظریات خلیل ملکی، مظهر بقای و امثالهم که در ایران بودند و هستند، درست میباشند. چرا در ورپوم، نظریات چریکها که هر روز در تهران و شهرستانها شهید میشوند، حتما به نظر تو درستند، چون که در ایرانند. آیا نظریات پویان، احمد زاده، صفائی، فراهانی، دربارهای جامعه‌ی ایران، شیوه‌ی مبارزه چریکی علیه رژیم شاه، درست هستند؟

برخورد درست به مسائل اجتماعی، تحلیل مشخص از اوضاعی مشخص با بررسی علمی فاکتهاست. اینکه در کجا زندگی کنی شرط تعیین کننده نیست. لنین در خارج از روسیه بود و بسیاری از مخالفان او در داخل روسیه. نظر لنین در باره‌ی انقلاب سوسیالیستی و پیروزی حتمی آن در یک کشور درست بود و نظریات مخالفان او غلط. تو به من بگو، رهبری کدام سازمان سیاسی، چه در داخل و چه در خارج از کشور، توانسته مانده همین کمیته‌ی مرکزی "مرد" پدیده‌های اجتماعی ایران و جهان را به طور علمی بررسی کند و نظرش درست از آب درآید؟ اگر آنها برخورد علمی به مسائل اجتماعی ایران داشتند، آن موقع حزب توده را نمی ساختند. اینها اول تا آخر نمیدانستند چه بکنند. — لازمه‌ی بررسی علمی یک پدیده، حرکت از واقعیت

یعنی شرایط زایش، رشد و تکامل آنست. برای اینکه بتوانیم بهتر حزب توده‌ی ایران را بشناسیم لازم است نگاهی به اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ و از ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ و از ۱۳۳۲ تا به امروز بیفکنیم. تنها با چند جمله‌ی معترضه و فحشاشی که نمیتوان به بررسی مسئله‌ای به این مهمی پرداخت. باید برخوردی دیالکتیکی به تاریخ و رویدادهای هر کشور داشت. اگر از شهریور ۲۰ و عزل رضا شاه که در حقیقت تاریخ تولد حزب توده‌ی ایران است حرکت کنیم باید شسرايط آن روز ایران و جهان را مد نظر داشته باشیم.

— بسیار خوب، ولی باید بگویم که من رهبران حزب توده را حتی در زمان تشکیل آن هم نمایندگان جنبش کمونیستی ایران نمیدانم. اینها یک عده روشنفکر خرده بورژوازی مترقی و ضد فاشیست بودند که تحت تأثیر اوضاع مساعد آن روزها توانستند حزب توده را به وجود بیاورند. در نتیجه حزب توده یک سازمان خرده بورژوازی بود و نه حزب کمونیست. — برای اینکه پایه گذاران حزب توده‌ی ایران را دقیقاً بشناسی، بهتر است نقطه‌ی حرکت را از سال ۱۳۱۶ و دستگیری ۵۳ نفر یا "گروه ارانی" شروع کنیم. — بسیار خوب.

— میدانی که در زمان دیکتاتوری رضا شاه در ۱۳۱۰ قانونی به مجلس فرمایشی آن زمان تکمیل کردند که برای تعقیب کمونیستها تدوین شده بود. گروه ارانی را که ۵۳ نفر بودند، در ۱۳۱۶ به استناد همین قانون و به نام داشتن "مرام و رویه اشتراکی" دستگیر کردند. در میان این عده، از اعضای حزب کمونیست ایران تا افسراد دموکرات و ضد دیکتاتوری رضا شاه بودند. از دکتر تقی ارانی تا واکسی خیابان استامبول. این عده در حقیقت افراد مترقی و آزاد پخواه آن روز جامعه‌ی ما بوده اند. عده‌ای از آنها، از جمله دکتر تقی ارانی و ایسرج اسکندری به انتشار مجله‌ی دنیا دست زدند. این مجله وظیفه داشت با نقب زدن، مارکسیسم لنینیسیم را زیر سلطه‌ی دیکتاتوری رضا شاه بین کارگران و روشنفکران اشاعه دهد. و تا اندازه‌ای هم در این راه موفق شد. گروه ارانی با ایجاد محفلهای کوچک مارکسیستی، پذیر مارکسیسم لنینیسیم را در جامعه پاشیدند و بعد از دستگیری هم افراد کمونیست گروه ارانی، در زندان به مطالعه‌ی آثار کلاسیک مارکسیسم پرداختند. در حقیقت آنها زندان را به مکتب آموزش تبدیل کردند. اگر تو کتابی را که به نام ۵۳

نفر در سالهای قبل از ۱۳۲۷ در ایران منتشر شد؛ بیغرضانه مطالعه کنی، بدون شک به نقش آموزنده گروه ۵۳ نفر در آن زمان پی خواهی برد. این گروه در زندانهای مختاری با شکنجههای فراوان دست به گریبان بودند. آنها حتی در آن شرایط خفقان دیکتاتوری رضاخانی، دادگاه را به محل محاکمه هیئت حاکمه آن روز تبدیل کردند. ارانسی رهبر این گروه در دادگاه رضاخانی با جسارت یک کمونیست آگاه گفت:

" برای اولین بار است که یک دسته پنجاه و چند نفری از مورالوکر و کارگر با سواد ایران، یعنی افرادی که با چراغ در این محیط تاریک باید جستجو شوند، در محکمه جنائی، یعنی محلی که دزدان مسلح و قطاع الطریق و قاتلها در این جا محاکمه میشوند، به عنوان داشتن یک عقیده اجتماعی به پیشگاه قوه قضائی دعوت شده اند."

اهمیت آن به حسدی است که مانند تمام محاکمات اخیر (مقصود محاکمه حسریق رایشناک در آلمان و محاکمه راکوشی و یارانش در مجارستان است) چشم و گوش دنیا متوجهی آنست. بنابراین سعی بفرمائید که رفتار شما در این محاکمه دنیا پسند باشد و تصور نکنید که با رأی و گزارش آن به مقامات مافوق این محکمه تمام میشود. نه، آن ادعائمان، این دفاع و آن رأی هر سه تاریخی میباشد و مانند تمام آثار محاکمات قرن هیجدهم فرانسه، محاکمه معروف کلنی، محاکمه بیست و شش نفر و پنجاه و سیبیه نفر همیشه در صفحات تاریخ ایران باقی خواهند ماند...

چقدر برای یک جامعه ننگین است که طرفداری از رنجبران و حفظ حقوق آنان در آن اینقدر سخت مجازات میشود. چرا اینقدر از رنجبران میترسید؟ چقدر رزنند است که مأمورین شهرستانی تا چشمشان به ورقه ای که کلمه رنجبر دارد میافتد، با سر و کله هجوم میآورند...

ذکر مجله دنیا به عنوان وسیله انتشار عقاید سیاسی؛ این مجله که بین مطبوعات ایران، بدان مفتخریم، چنانکه از روز اول اظهار شده است علمی است و افکار فلسفی را چنانکه پشت جلد آن هم چاپ شده است از نظر سادی بحث مینماید. موضوع را نفهمیده از عبارات درشت آن مانند مبارزه با فحشاء و بیسواد

و غیره آنرا تبلیغاتی فرض کرده اند. اگر واقعاً کمونیسم اینست چرا این عقیده را با این شدت تعقیب میکنید، و ننگ کمونیست نبودن را به خود میبندید، و اگر مخالف اینست چرا مجله دنیا جزو اوراق تبلیغاتی به شمار میرود؟ نمائند رجات مجله دنیا را که من و جامعه ایران در این دوره فقر مطبوعات به وجود آن مفتخریم به دقت بخوانید، اگر پسر خلاف وجدان و انصاف خود موضعی در آن دیدید و توانستید ثابت کنید که واقعا در آن چیزی برخلاف منافع توده ملیت ایران مندرج است مرا به مضامین احمد مجازاتیا سیاست کنید. و اگر انصاف دادید که انتشار آن جز خدمت و تحصیل افتخار برای جامعه ایرانی چیز دیگری نبوده تمام ادعاها را باطل دانسته پیش از این مرتکب جنایت نشوید... هیت حاضر به خوبی میدانند که متهمین فعلی برگزیده ترین نمونهای ملت ایران میباشند و هیچکدام جز خدمت تاکنون عملی نکرده و همواره مایه افتخارات ایران بوده اند..."

ارانسی و یارانش به زندانهای طویل مدت محکوم شدند و اگر متفقین وارد ایران نمیشدند و رضا شاه قلندر از ایران اخراج نمیشد، ۵۳ نفر به این زود بها از زندان آزاد نمیشدند.

بله، در زمان رضا شاه حزب کمونیست وجود داشت، رهبرانش هم در زندان بودند، ولی کمونیستها چه ربطی به حزب توده دارند؟ ما هم حزب عدالت، هم حزب اجتماعيون و عاميون و هم حزب کمونیست را قبول داریم. آخر چرا حزب توده به حساب اینها چک میکند؟

خوب، پس کمونیستهای که تو قبولشان داری و به قول تو در زندانهای رضا شاه هم بوده اند، پس از اخراج رضا شاه و آزادی از زندان چه کردند؟ آیا مبارزه را تعطیل کردند؟ رهبران، کادرها و اعضا حزب کمونیست ایران که در زندان بودند و آنها که گرفتار نشده بودند آیا حزب دیگری جز حزب توده ایران را به وجود آوردند؟ آیا پارتیای ایران که در شرایط دیکتاتوری رضا شاهی حزب خود را داشتند در شرایط آزاد یهسای نسبی دوران اول سلطنت محمدرضا شاه دیگر به حزب ویژه خود احتیاج نداشتند؟ طبقه کارگر ایران بعد از فسرار رضا شاه تحت رهبری چه حزبی بود؟

حزب توده ایران محصول شرایط خاص آن



بلکه دامهای گسترده از طرف استعمار و ارتجاع ایران را هم برملا میکرد .

حزب توده‌ی ایران پاسازمانده‌ی فعالیت‌های همه‌جانبه در میان زحمتکشان میهن ما ، با مبارزه‌ی متقاطع علیه فاشیسم آلمان و دفاع از صلح و برابری اجتماعی ، نه تنها طبقه‌ی کارگر ایران را به حقوق خود آشنا میکرد بلکه مفاهیم آزادی و عدالت اجتماعی را برای دهقانان و روشنفکران مترقی و پیشه‌وران روشن‌میساخت و با نشان دادن چهره و ماهیت ددمنشانه‌ی فاشیسم به کنسائیکه چشم امید به آلمان هیتلری دوخته بودند ، مفهوم واقعی فاشیسم را روشن میکرد . در آن زمان حتی عده‌ای به علت نفرت از امپریالیسم انگلستان موافق شکست انگلستان از آلمان بودند و عده‌ای دیگر هم چشم امید به امپریالیسم آمریکا داشتند . این حزب توده‌ی ایران بود که نقش امپریالیسم آمریکا را به جامعه‌ی ایران شناساند و توطئه‌های مخفی عمال امپریالیسم انگلستان و آمریکا را فاش کرد .

چه سازمان سیاسی دیگری به جز حزب توده‌ی ایران مارکسیسم‌لنینیسم را در ایران نشر داد و فرودم را با مفاهیم فاشیسم ، امپریالیسم‌شوماییداری ، تضاد طبقاتی ، استثمار و غیره آشنا ساخت ؟ چه سازمان سیاسی دیگری به جز حزب توده‌ی ایران امر دفاع از اتحاد شوروی ، نخستین کشور سوسیالیستی جهان را به عهده گرفت ؟ امیدوارم سرفرصت این بحث را بازم ادامه دهیم .

• ك

روز جامعه‌ی ما بود . نبرد با مشی دیکتاتوری رضاخانی ، نیاز کشور به دیکراسی و برقراری دیکراسی نسبی در ایران که حتی همین محمد رضا شاه ، دیکتاتور کنونی راوادار کرد که چهره‌ی یک "شاه جوان دمکرات" بر تخت سلطنت بنشیند ، شرایطی آحاد کرد که آزاد شدگان از بسند به تأسیس حزب توده‌ی ایران ، ادامه دهند . راه حزب کمونیست ایران پرداختند . به زودی این حزب از هیئت موسس و چند حوزه‌ی کوچک به یک جریان بزرگ اجتماعی تبدیل شد .

حزب توده‌ی ایران محصول شرایط اجتماعی معینی در کشور ماست . رشد صنعت در سالهای حکومت رضا شاه کمی و کیفی پرولتاریای صنعتی ، تضاد میان نیروهای ملی و سیاست استعماری ، نیاز مبرم ایران به اجرای یک سلسله تغییرات و اصلاحات در شئون کشور ، که انقلاب مشروطیت بخاطر آن به وجود آمد و دیکتاتوری رضا شاه مانع بسط آن شد ، از جمله شرایطی بودند که پیدایش حزب توده‌ی ایران را بمشأله‌ی حزب طبقه‌ی کارگر ایران ضروری ساختند . مردم بر اثر حکومت ۲۰ ساله‌ی رضا شاه تشنه‌ی آزادی بودند ، اما در نتیجه سلطه‌ی طولانی استبداد و سرکوب دستاوردهای آزادخواهانه‌ی انقلاب مشروطیت ، اکثراً برداشت درستی از آزادی نداشتند .

از طرف دیگر عدلهای تصور میکردند که با خروج رضا شاه و آمدن محمد رضا شاه ، شاه جوان دمکرات ، مسئله‌ی آزادی حل خواهد شد ، اما این حزب توده‌ی ایران بود که با پیگیری خاص انقلابی خود نه تنها بواسطه سیاست دیکتاتوری رضا شاه را نشان میداد ،



فرق شاه

با روباه

چیست؟

شاهد روباه دمش است،  
شاهد شاه خودش است.  
شاهد ما هم "فرمایش" های خودش !

همان طور که می دانید سه اصل کلی  
رستاخیز، یکی از اصولش انقلاب شاه  
و ملت است، که به قول خود من،  
هیچ وقت متوقف شدنی نیست.

رستاخیز جوان شماره ۹۴، خرداد ۱۳۵۶



# کدام

# کنفدراسیون؟



۱۶ آذر و سه با سازمان آن کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، اتحاد پهنه‌ای ارتباطی هست.

(۱۶ آذر شماره ۷، سال دو و ازدهم، ارگان "کنفدراسیون شعاری ۱"، متشکل از هواداران جبهه‌ی ملی، چریک‌های فدایی خلق و بخشی از هواداران مجاهدین، مرکز فرانکفورت)



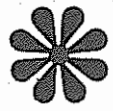
... در زمانی که جریانات رفرمیستی و سازشکارانه صوف کنفدراسیون جهانی را به تفرقه و پراکندگی کشانیده بودند و با انشعابات خود برپیکر نهضت دانشجویی خارجه ضربه وارد ساختند و در پیراورد رسالت و وظیفه‌ی سنگین ایجاد سازمانی که در جنبش دانشجویی خارجه پرچم کنفدراسیون را برافراشته نگه‌داشته، مبارزه‌ی خود را به‌شابهی ادامه دهند و سن و دستاورد های کنفدراسیون انجام داده و برای احیای سازمان واحد دانشجویی مجاهدت نماید، نشست فوق العاده آخن برگزار گردید ...

نشست فوق العاده پس از دو روز کار پرمشروع و خلاق پیروزمندانه بکار خود خاتمه داده و میباید که دستاورد های حاصله و دستاورد های این (برای احیای سازمان)

حدود ۲ سال است که گروه‌های دانشجویی جدا از هم، هر کدام به تنهایی، تحت لوای "دفاع از دستاورد های کنفدراسیون جهانی"، خود را تنها نماینده‌ی بلا فصل جنبش دانشجویی خارج از کشور و تنها وارث بحق کنفدراسیون جهانی "قلمداد میکنند و به گروه‌های رقیب، بخاطر "عصب نام" "کنفدراسیون جهانی"، انواع دشنام‌ها را میدهند.

هم اکنون ما با ۴ "کنفدراسیون جهانی" و ۴ "۱۶ آذر"، ارگان کنفدراسیون جهانی "مواجه هستیم و همانطور که وقایع نشان میدهند، در آینده‌ای نه چندان دور، "کنفدراسیون پنجم" و "۱۶ آذر پنجم" هم پیوسته وجود یست خود را اعلام خواهند کرد.

بهتر است ادعاهای این "کنفدراسیون" ها را علیه یکدیگر از زبان خودشان بشنویم.



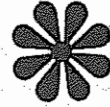
"اخیرا ورق پاره‌ای که نام "شانزدهم آذر" را به جعل برخورد نهاده است، بدست ما رسید.

"نشریه‌ای" که بعنوان ارگان "کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، برای احیای سازمان واحد جنبش دانشجویی" انتشار یافته است.

... برای رفع هرگونه شبهه اعلام میداریم که این نشریه را نه یا ارگان کنفدراسیون جهانی



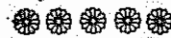
واحد جنبش دانشجویی را اعلام نمود .  
 (اطلاعهی دبیرخانهی تشکیلات و امور مسالسی  
 "کنفدراسیون شماره ۲" ، متشکل از هواداران  
 مائوئیستهای "حقیقت" و "کمونیست" آمریکا و جنبشی از  
 مائوئیستهای معروف به کادرهای "سازمان انقلابی" ،  
 مرکز کارلسروهه ) .



"۰۰۰ پس از کنگرهی ۱۶ تاکنون اگرچه سردمداران  
 انشعاب تلاشهای فراوانی جهت عرضهی خود بعنوان  
 مرکزیت واحد جنبش دانشجویی نمودند ، ولی بعلت  
 انحرافات سیاسی و سبک کار نتوانستند از اعتبار و  
 حیثیت ۰۰۰ برخوردار گردند . هم سردمداران اصلی  
 انشعاب اول و هم گردانندگان خط مشی میانسه از  
 نظر مواضع سیاسی ، فعالیتهای عملی و درنمایی که  
 برای جنبش دانشجویی ترسیم میکنند در انفصال  
 کامل قرار دارند و نمی توانند بگرد حرکت خویش جنبش  
 ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی دانشجویی را  
 یکپارچه بحرکت درآورند " .  
 (به پیش ، برای برگزاری کنگرهی هفدهم کنفدراسیون  
 جهانی ، شماره ۱ ، دیپاچهی "کنفدراسیون  
 شماره ۳" ، متشکل از هواداران مائوئیستهای  
 "ستاره سرخ" ) .



"امروز شما با مجامعی روبرو هستید که به غضب نام  
 پرافتخار کنفدراسیون جهانی مبادرت کرده و در عرصه  
 جهانی بسوداگری مشغولند و از فریب توده های  
 دانشجویی به پشتوانهی دستاورد ها و سندن درخشان  
 کنفدراسیون جهانی ابایی ندارند ۰۰۰ ماباها  
 اعلام کرده و از تکرار آن خسته نخواهیم شد که  
 کنفدراسیون نام نیست ، دفتر و قلم و کاغذ نیست ،  
 صندوق پستی و مهر نیست ۰۰۰ مجمع کلیهی  
 کسانی است که به مشی متخذه در آخرین کنگرهی  
 رسمی و قانونی آن به اتفاق آرا به تصویب رسیده  
 است ، یعنی کنگرهی ۱۶ احترام میگذارند ۰۰۰"  
 (فراخوان دبیران "فیس" برای تشکیل "کنفدراسیون  
 شماره ۴" ، متشکل از هواداران "توفان" ) .



۴ "کنفدراسیون جهانی" و ۴ "۱۶ آذر" - جنبش  
 است یکی از خصوصیات "کنفدراسیون" امروزی .

انشعابات و زده خورد های درونی باینجاها تسخینه  
 نیافت و اخیراً در "کنفدراسیون شماره ۲" (احیائیها)  
 مجدداً انشعابی رخ داد و نویسندگان "فراخوان آخن"  
 مجبور شدند به این واقعیت تن در دهند که :  
 "نقطه نظرات انجلال طلبانه و راستروانه ای کسه  
 توسط عدهی معدودی از مدت بعد از نشست آخن در  
 درون سازمان ما آغاز شده بود ، امروز بیک جریسان  
 کامل انشعاب از دستاورد های جنبش دانشجویی  
 بطور عام و کنفدراسیون بطور خاص تبدیل شده  
 است ۰۰۰"

( "اطلاعهی هیئت دبیران در مورد جریان انشعاب  
 گرانهی کنونی ۰۰۰" ، مه ۱۹۷۷ ، صفحهی ۱ )  
 بعد از انتشار جزوهی "مسایل حاد جنبش ما" از طرف  
 "مجاهدین خلق ایران" ، اختلاف شدید ی- میان  
 هواداران جبههی ملی از کسو و هواداران مجاهدین  
 و چریکها و مائوئیستهای سرگردان در "کنفدراسیون  
 شماره ۱" بروز کرده و طرفین مجادله با نشر اعلامیه ها  
 و باز در زیر لوای "دفاع" از "دستاورد های کنفدراسیون  
 جهانی" دشنامهایی را نثار یکدیگر میکنند .



علاوه بر تعدد ، یکی دیگر از ویژگیهای این  
 "کنفدراسیون" ها ، برخورد خصمانه به سایر همنامان  
 است . کافی است "تحلیل های "هریک از "کنفدراسیون"  
 ها را از نظر بگد رانیم تا صفاتی نظیر "سازشکار" ، "متزلزل"  
 "خائن" ، "جاعل دورگرد" ، "مزدور ورشکسته" و غیره  
 و غیره در جلوی دیدگان مامف بکشند . صف این القاب  
 آنقدر طولانی است که نه جابه اندازی برای بر شمار ی  
 آنها موجود است و نه تکرارشان ضروری است . کافی است  
 به هر جزوهی و حدت" و یا "قطعنامهی انشعاب" رجوع  
 کنیم تا شیوهی برخورد این "کنفدراسیون" ها به یکدیگر ،  
 بر ما معلوم شود .



یک امر مسلم است . برخلاف ادعا ی گردانندگان  
 "کنفدراسیون" های متعدد ، هیچ کدامشان به تنهایی  
 نمایندهی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور که سهل  
 است ، حتی نمایندهی "کنفدراسیون" سابق هم نیستند .  
 اگر در گذشته ای نه چندان دور ، "کنفدراسیون" محفل  
 زدو بند های گروهکهای مائوئیستی ، تروتسکیستی و سایر  
 ضد کمونیستها بود ، امروز ، از آنجائیکه اختلافات آیمین  
 گروهها چنان تشدید شده که همکاری سابق عملاً بسا  
 دشواریهایی مواجه گشته ، هر یک از این "کنفدراسیون"  
 ها تبدیل به حاملین نظریات جریانهای معین سیاسی  
 شده اند و هر کوششی در برده پوشی این واقعیت ، علاوه بر

خود فریبی، به معنی فریب جوانان و دانشجویان تا وارد و کشاندن آنها به محافلی است که هریک دارای مہسر سیاسی مشخصی هستند ولی فعالیت علنی دارند و برای پیشبرد اهداف گروہگرایانہی خود حاضرند. جوانان را در ہر فعالیت شرکت دهند.

ماہارہا اعلام کردہ ایم کہ کشاندن دانشجویان جوان و از نظر ساواک شناختہ شدہ بہ جلسات علنی و یا شرکت دادن آنها در فعالیتہایی با شرکت افسراد محدود، بخصوص اکنون کہ ہر "کنفدراسیونی" در برگیرندہ افراد ی با تعامیلات مشخص سیاسی است، در حقیقت آسان کردن کار ماموران ساواک در شناسایی تعامیلات سیاسی و احیاناً وابستگی سازمانی آنهاست.

عجب اینجاست کہ هیچکدام از این "کنفدراسیون" ہا شہامت بیان مضمون واقعی این محافل را ندارند و همچو کبکی کہ سرخوردن زیر پرف بردہ گمان میکنند کہ کسی اورانمیبیند، مینندارند کہ با استتار صوری واقعیت و سبب معرفی خود بعنوان سازمان در برگیرندہی نظریات مختلف قادر خواهند شد نظریات خود و ہوادارانشان را مخفی نگاہ دارند.

وضع ناپسندان کنونی حاکم بر "کنفدراسیون" ہا؛ اشعاعات متعدد و خصومت امروزی این محافل "دانشجویان" از قیل قابل پیشبینی بود. حزب تودہ ہی ایران چند سال پیش، در گرماگرم ہمکاری "چپ روها" و "چپ نھاہا" طی مقالہ های متحد دہی در "مردم" و "پیکار" عواقب مشی انحرافی تحمیل شدہ از طرف مائوئیستہا و سایر عناصر ضد کمونیست بہ "کنفدراسیون" آموغراگوشد کسرد و سرنوشت کنونی گروہہای تشکیل دہندہ ہی آترآپیشبینی نمود.

تاریخ درستی پیشبینی حزب تودہ ہی ایران را اثبات کرد. امروز گردانندگان "کنفدراسیون" ہای مختلف در واقع شہرہی تلخ مشی انحرافی خود را، کہ با دامن زدن

بہ ہیستری ضد تودہ های و ضد شوروی، بہ "کنفدراسیون" تحمیل کردہ چودند، میچشدند.

ایدئولوژی مسلط بر "کنفدراسیون" ہای مختلف، صرف نظر از اختلافات درونی، یک وجہ مشترک دارد و آن سیاست بسی بند و پارس ضد تودہ ای و ضد شوروی است.

نکتہ ای کہ باید تاکید شود اینست کہ بر اساس سیاست ضد تودہ ای و ضد شوروی، یعنی باتوسل بہ حربہ ہسای آنتی کمونیسم در سطح جہان و ایران، نمیتوان مبارزہ ای واقعی علیہ رژیم شاہ و امپریالیسم سازماندہی کرد و ہر گونه فعالیتی کہ در جہت دامن زدن بسہ این ہیستری انجام گیرد، علاوہ پراپانکہ پراکندگی های موجود را بساز ہم بیشتر خواهد کرد، لاجرم بسود امپریالیسم و رژیم محمد رضا شاہ تمام خواهد شد.

در مورد "کنفدراسیون" ہای رنگارنگ مائوئیستی موضع ماروشن و قاطع است. از آنجائیکہ مائوئیستہا چسبندہ سطح جہان و چہ در ایران در وحدت کامل با ارتجاعیت نیروہا قرار دارند، ما آنها را جزو اپوزیسیون مشرقی نمیشماریم و افشا و طرد کامل آنها را از جمعلہ وظایف خود میدانیم. ما جوانان سادہ ای را کہ تحت تاثیر تبلیغات پرسرو صدا، ولی ضد انقلابی و ضد کمونیستی مائوئیستہا تا آگاہانہ در دام آنها افتادہ اند، فرامیخوانیم کہ بخود آیند و در سیاست مائوئیستہا چہ در سطح جہان و چہ در ایران تامل نکنند.

ما بارہا اعلام کردہ ایم کہ اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی ما با سایر نیروہای صیادق ضد رژیم نمیتواند و نباید مانع از وحدت عمل ما در مبارزہی ضد رژیم باشد. ما ہمہی نیروہای صیادق ضد رژیم را فرامیخوانیم تا با وحدت عمل در پیکار دمکراتیک و ضد امپریالیستی، مبارزہ درازہ سرنوشتی رژیم استبدادی شاہ را تشدید کنند.

پیمامن

# بہا کھک کردید

مارک آلمانشری  
مارک آلمانشری  
مارک آلمانشری  
مارک آلمانشری  
مارک آلمانشری  
مارک آلمانشری  
مارک آلمانشری

۱۰۰  
۱۰۰  
۵۰  
۵۰  
۵۰  
۵۰  
۲۰  
۱۱۱  
تاہش  
۹۸  
۹  
آشنا  
سہیل  
نریمان

آرمان از شما سپاسگزار است

# نگاهی به آموزش عالی در کشور انقلاب اکتبر

"در يك کشور بیسواد نمیتوان جامعه‌ی کمونیستی بنا نمود"  
لنین

یکی از سترگ‌ترین دستاوردهای انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، فرهنگ شکوفان کشور شوراهاست که تحسین همه‌ی جهانیان را برانگیخته است. ختنی بسیاری از دشمنان سوگند خوردی سوسیالیسم و ضدشوری‌های حرفه‌ای به گامیابی‌های فرهنگ شوروی بدیدهی حسادت پیگرند. انقلاب اکتبر درحقیقت تابناک‌ترین انقلاب فرهنگی ماست.

درفرنگ اتحادشوروی، سیستم آموزش عالی، چه از نظر کمی و چه از دیدگاه کیفی، نقشی بس برجسته بازی میکند. شمارهی آموزشگاههای عالی اتحادشوروی (دانشگاه‌ها، انستیتوها، آکادمی‌ها و دیگر موسسات آموزش عالی) در آغاز سال تحصیلی ۱۹۷۲/۷۳ بالغ بر ۸۳۴ بود. این پیکره ۵۲ دانشگاه رادربرمیگرفت. باید یادآور شد که تعداد آموزشگاههای عالی در سرزمینی که امروزه اتحادشوروی را تشکیل میدهد، پیش از انقلاب، از ۱۰۵ تجاوز نمیکرد.

امروزه بیش از ۴/۶ میلیون دانشجو در آموزشگاههای عالی شوروی در ۴۰ رشته‌ی گوناگون بتحصیل مشغولند. در سال ۱۹۷۳/۷۴ از هر ۱۰ هزار شهروند شوروی ۱۸۶ نفر دانشجو بودند. تعداد فارغ‌التحصیلان اتحاد شوروی سالیانه به یک میلیون نفر میرسد. در آموزشگاههای عالی اتحاد شوروی بیش از ۳۶۶ هزار استاد، دانشیار و استادیار، از جمله ۱۳۳ هزار دکتروکاندیدای علوم، به وظیفهی پرستولیت و والارزش آموزش و پژوهش مشغول هستند.

در اتحاد شوروی سوسیالیستی تحصیل بکلی رایگان است و دولت جمیع هزینه‌های فرهنگی، از جمله مخارج آموزشگاههای عالی، رامتقبل میشود. دانشگاههای



اتحاد شوروی میکوشند تا پاهای ارتقای سطح علمی رشته‌های تحصیلی، محیط کار و زندگی دانشجویی را نیز پیوسته بهبود بخشند. بیش از سه چهارم دانشجویان اتحاد شوروی از کم هزینه‌ی تحصیلی بهره‌مند میشوند و دانشجویانی که اهل شهر خود نیستند، در کسوی دانشگاه زندگی میکنند و از همه‌گونه تسهیلات استفاده مینمایند.

پاهای تدریس، تحقیق نیز یکی از ارکان عمده‌ی زندگی دانشگاهی را تشکیل میدهد. هزاران پژوهشگر، نه تنها در زمینه‌های نظری، بلکه در همکاری مستقیم با صنعت و کشاورزی، از یکسو به کار بست وسیع و سراسر دستاوردهای علمی در تولید کمک میکنند و از سوی دیگر برنامه‌های درسی را باقتضای نیازمندی‌های اقتصادی تکامل میبخشند. در واقع، دانشگاه شوروی یکی از پهنه‌های مهم ترکیب دیالکتیک علم و عمل است.

در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بخلاف کشورها، سرمایه‌داری، همکاری دانشگاه و صنعت برپایهی سودافزایی آزمندانهی انحصارگران استوار نیست و تنها هدف آن ارضای هرچه بیشتر و بهتر خواسته‌های مادی و معنوی جامعه است.

# از زندگی لنین

## لوکوموتیو

پس از سرکوبی کودتای قدارمندان "گورنیف" بوسیله کارگران انقلابی، لنین دیگر نتوانست بیش از این در مخفی گاه خود در فنلاند قرار بگیرد. او یکبار دیگر، در آغاز اکتبر ۱۹۱۷، با لوکوموتیو شماره ۲۹۳، که در این فاصله شهرت یافته بود، توسط همان رفیق راننده هی لوکوموتیو "هوگو یالاوا"، در لباس یک آشکارا به پطروگراد برد شد. مستقبلی، که فقط چند آشنای مورد اعتماد بودند، وی را به مخفی گاه جدیدش در خیابان "سلوودسکایا" شماره ۱/۹۲ بردند.

این خانه به رفیق "مارگاریتا واسیلونا فونانووا" که کاملاً مورد اعتماد بود تعلق داشت و او ضمناً محافظت کامل آپارتمان را بعهده داشت.

لنین اجازه داشت فقط با تغییر لباس و بهمهراهی و حفاظت رفقای مطمئنی خانه را ترک کند.

او از این خانه خود را برای شرکت در جلسات مهم کمیته مرکزی به محله "کارپوسکایا" شماره ۲۲ امیرساند. بحث جلسه فقط عبارت از طرح یک مسئله بود: قیام مسلحانه.

کوشش لوجوانه ی زینویف و کامنف بر آن بود که میدان جنگ این مبارزه ی سیاسی را از کارخانه ها و سرایزخانه ها بجای دیگر منتقل کنند.

کامنف با تاکید هرچه بیشتر اعلام میکرد: "ما فقط می توانیم و باید با کمک اکثریت نمایندگان در مجلس قدرت را تصاحب کنیم."

لنین در حالیکه حرف او را با هیجان انقلابی قطع میکرد چنین اظهار داشت: "کارگران و سرایزان لوکوموتیو - انقلاب هستند. شما آتش را از زیر پیک دور کنید، خواهید دید که هیچ چیز حرکت نخواهد کرد، حتی یک چرخ. نه رفقا، ما باید آتش زبردیک را بیشتر کنیم. هرچه سریعتر و اساسی تر بهتر. نه در پارلمان، بلکه در کارخانه ها در خیابانها و در سرایزخانه ها است که باید دست به



عمل بزنیم.

در این شب تاریخی، کمیته مرکزی برخلاف آرای زینویف و کامنف رای بر قیام مسلحانه داد.

## حرف زدن ممنوع

آلاچیق کوچکی که در "راسلیو" مخفی گاه لنین بود دیگر به انداز کافی امنیت نداشت. به همین جهت کمیته مرکزی حزب تصمیم به تغییر محل و فرستادن وی به دهکده "یالکالا" در مرز روسیه و فنلاند، گرفت.

لنین در لباس یک آشکارا بهمهراه رفقای قابل اعتمادی به این دهکده برده شد. وقتی که پلیس مخفی کرنسکی حتی به مخفی گاه جدید هم پی برد، دو هنرپیشه از شهر "هلسنینگ فورس" ماموریت یافتند که لنین را با تغییر شکل به مخفی گاه تازه ای در ریایتخت فنلاند، که از قبل تهیه شده بود، برسانند. کارلو کوازلا، یکی از هنرپیشگان که لنین را بطوری گریم کرده بود که هیچکس نمیتوانست وی را باز شناسد، چندین بار به لنین خاطر نشان کرد که: "وای بر شما اگر در بین راه یک کلمه حرف بزنید و پتوچه هستید، حتی یک کلمه!"

لنین که به این مراسم تغییر لباس تن در داده نبود با اوقات تلخی گفت: "کافی نیست که کرنسکی حق حرف زدن را از من گرفته؟ آیا شما هم باید این حق را از من سلب کنید؟"

# باور

باور نمی‌کند دل من ، مرگ خویش را  
نه ، نه من این یقین را باور نمی‌کنم  
تا همدم من است نفس های زندگی  
من با خیال مرگ دمی سر نمی‌کنم  
آخر چگونه گل خس و خاشاک می‌شود  
آخر چگونه اینهمه رویای نونهال  
نگشوده گل هنوز

از سیاوش کسرای

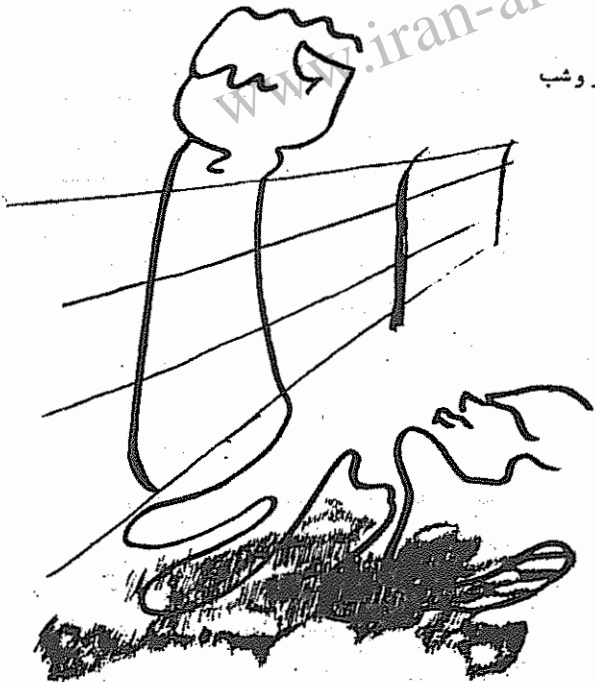
نشسته در بهار  
می‌پژمرد بجان من و خاک می‌شود  
در من چه وعده‌هاست  
در من چه هجرهاست  
در من چه دستها به دعا مانده روز و شب  
اینها چه می‌شود

آخر چگونه اینهمه عشاق بیشمار  
آواره از دیار  
یکروز بیصدا

در کوره راهها همه خاموش میشوند  
باور کنم که دخترکان سپید بخت  
بی‌وصل و نامراد  
بالای بامها و کنسار در بچه‌ها

چشم انتظار بار ، سیه پوش می‌شوند ؟

باور کنم که عشق نهان می‌شود به گور  
بی‌آنکه سرکشد گل عصیانیش ، و خاک  
باور کنم که دل  
روزی نمی‌تپد



نفرین براین دروغ ، دروغ هراسناك  
پل میکشد به ساحل آینده شعرمن  
تا ، رهروان سرخوش ، از آن سو ، گذرکنند  
پیغام من به بسوسه لبها و دست ها  
پرواز میکند  
باشد که عاشقان به چنین پیک آشتی  
یک ره نظرکنند  
در کاوش پیاپی لبها و دست هاست  
کلین نقش آدمی  
پرلوحه‌ی زمان  
چاوید می شود  
این ذره ذره گرمی خاموش وار مسا  
یک روز بی گمان

سرمی زند زجایی و خورشید می شود  
تا دوست دارم  
تا دوست دارم

تا اشك ما به گونه‌ی هم میچکد زمهر  
تا هست در زمانه یکی جان دوستدار  
کی برگ می تواند ، نام مرا بروید از یاد روزگار  
بسیار گل از کف من برده است باد  
اما من غمگین  
گل های یاد کس را پرپر نمی کنم  
من مرگ هیچ عزیزی را  
باور نمی کنم  
می ریزد عاقبت  
یک روز برگ من

یک روز چشم من هم - ر خواب می شود  
زین خواب ، چشم هیچ کسی را گریز نیست  
اما درون باغ  
همواره عطر باور من در هوا پراست

# مسئله مسکن

و

# جوانان

تشکیل خانواده را داشتن يك سرپناه مستقل بحساب بیا. و ریم، رژیم آنچنان وضعی بوجود آورد که اگر زن وشوهر جوان هر دو کارنایت همداشته باشند باز مجموع درآمدشان کفاف اجاره بها را نمی دهد. در صورتیکه پرداخت اجاره بها تنها يك قلم از مخارج گوناگون خانواده ها ی جوان را تشکیل می دهد.

پلندگویان رژیم خود نیز اعتراف می کنند که در چند سال آینده فشار جوانان برای حل عادلانه ی مسکن تشدید خواهد شد. روزنامه کیهان در این باره می نویسد: "بر آورد های مقدماتی نشان می دهد که در پنج سال آینده تعداد متقاضیان خانه و آپارتمان ارزان دو برابر خواهد شد زیرا صد ها هزار تن جوان ایرانی به سن بلوغ و کار مستقل خواهند رسید. تاثیر واقعی جهش جمعیت بر مسکن در ایران در طی پنج سال آینده احساس خواهد شد. ورود صد ها هزار جوان به بازار مسکن در صورتی که اقدامات اساسی در این زمینه نشود به انفجار تقاضا منجر خواهد شد." باید گفت که هم اکنون نیز "انفجار" تقاضا وجود دارد. ولی بعلت سازمان یافته نبودن متقاضیان، رژیم هنوز میتواند این دست و آن دست کند و فکند ارد که انفجار تقاضا به انفجار اجتماعی بدل شود.

مسئله مسکن برای کارگران و کارمندان و آموزگاران و دبیران جوان بیش از آنچه که در روزنامه ها نوشته می شود حاد است. چند ی پیش وزیر سازمان امنیتی کار خود گفت: "هم اکنون ۵۰۰ هزار واحد تولیدی و صنعتی در کشور ما وجود دارد که نزدیک به دو میلیون کارگر در آنها کار می کنند. یابین دو میلیون کارگر، کارگران اصناف و خد مات، کارمندان جز، آموزگاران، دبیران و دیگر زحمت کشان را بیفزائید، بی شك رقمی بیش از ۵ میلیون، بدست

در میهن ما ایران، تب مسکن روز بروز داغ تر میشود. تنگنای مسکن به آنچنان مرحله ی بحرانی رسیده است که دیگر رژیم نمی تواند در بازه اش سکوت کند. هر روز صفحات زیادی از روزنامه ها سرشار از گزارش های گوناگون پیرامون مسئله مسکن است. مجلس لایحه ی مالک و مستأجر را باز از نو بزرگ میکند تا هم ظاهراً عوام قربانه تر بآن بدهد و هم ماهیت طبقاتی آنرا دست نخورده باقی بگذارد. شاه و دولت از نو تظاهریه فعالیت میکنند: کمیسیون پشت کمیسیون تشکیل میدهند، طرحهای تازه بتازه برای حل مشکل مسکن پیشنهاد میکنند ولی عملاً کاری انجام نمی شود. در واقع دولت برای حل مشکل مسکن برنامه ندارد و نمی تواند هم داشته باشد. چرا که مشکل مسکن مانع بسیاری از دیگر مشکلات اقتصاد و اجتماعی امروزی ایران ناشی از ماهیت ضد ملی و ضد خلقی رژیم است و در چارچوب نظام طبقاتی کنونی قابل حل نیست.

بنابراین میتوان با اطمینان گفت که در سالهای آتی هم گردانندگان رژیم هرچه هم بیشتر دست و پا بزنند در باتلاق مسئله مسکن سخت تر فرو خواهند رفت.

## مسئله مسکن و کارگران جوان

امروز در ایران تمام قشرهای زحمتکش از کمبود مسکن و کرایه خانه های کم رشکن رنج می برند ولی بویژه جوانان و کارگران و مند با رستگین این دشواری را بیش از دیگران بر دوش خود احساس میکنند. زیرا اگر نخستین شرط لازم برای

خواهد آمد. این برای جمعیت ۳۴ میلیونی ایران بهیچ وجه زیاد نیست. دست کم نیمی از این ۵ میلیون نفر را میتوان جزو جوانان بحساب آورد. آنان کسانی هستند که اکثراً خانه و مسکن مستقل ندارند، یا هنوز نزدیک و مادر خویشزندگی می کنند و یاد ر شرابط کمربندکن اجساره نشین هستند.

بعنوان خاشیه باید افزود که در روستاها و در اطراف محادن، مسئله مسکن با ابعاد و حشمتناک تری مطر است و در آنجاها اصولا چیزی که بشود نامش را به معنای امروزی مسکن گذاشت کمتر یافت میشود. ولی چون مسکن کارگران کشاورزی و روستائیان فقیر نیاز به بررسی جداگانه دارد، به همین اشاره اکتفا می شود.

شاه و دولت برای جلوگیری از تشدید روز افزون بحران مسکن در چند جنبه شروع به فعالیت نموده اند. نخست لایحه مالک و مستأجر از نو در دستور قرار دادند و حزب "فراگیرنده" را مأمور تکمیل آن نمودند. اما نه تنها لایحه داده شده به مجلس رسود اجاره نشینان نبود بلکه نمایندگان رستاخیزی هم که کسی جز بیانگران منافع غارتگرانه می سرمایه داری بزرگ ایران نیستند تا آنجا که نتوانستند آنرا بسود مالکان مطلقه کردند. " برنامه های دولت پیش از لایحه مالک و مستأجر طبقاتی بودن مسئله مسکن را در ایران آشکار می کند.

در فروردین امسال دولت به دستور شاه، شش کمیته ویژه برای بررسی جهات گوناگون مسئله مسکن تشکیل داد. از مطالبی که جستجو و گریخته در باره کار این شش کمیسیون منتشر میشود، بخوبی میتوان ماهیت طبقاتی اقدامات دولت را دید. روزنامه هاز " مقامات آگاه" کمیسیون شنیده اند که خانه سازی باید بدست بخش خصوصی انجام شود و وظیفه دولت تأمین مصالح ساختمانی و ارائه تسهیلات اعتباری به بخش خصوصی (یعنی سرمایه داران) و ساده کردن تشریفات قانونی و مقررات است فقط در نقاطی که مورد توجه بخش خصوصی نباشد دولت مستقیماً از طریق بانکهای دولتی به خانه سازی خواهد پرداخت. این برنامه بیشتر در قطب های جدید صنعتی و برای تأمین مسکن مورد نیاز کارگران اجرا خواهد شد.

در اینجا یک اعتراف آشکار وجود دارد و آن عدم علاقه سرمایه داران به ایجاد مسکن برای کارگران است. آنان فقط بفکر ساختن شرکت های مدرن یا آپارتمانهای لوکس هستند تا آنها را به میلیونها ری تازه بدوران رسیده بفروشند و بحساب تسهیلات دولتی سودهای کلان ببرند. اصولاً در مسئله محل کار و محل زندگی سیمای طبقاتی بحران ایران بخوبی نمایان است. شاه و اطرافیان او در قصرها و کاخهای پر گل و گیاه زندگی میکنند و محل کارشان دست کمی از محل زندگیشان ندارد. سرمایه داران و زمین داران در ویلاهای بزرگ و مجهز و قشربلای ایش و کاش و کاشان و

در آپارتمانهای چند میلیونی در بهترین نقاط سکونت دارند این سلسله مراتب همینطور ادامه پیدا می کند تا بخانههای فقیرترین کارگری، حصر آبادها، کپرها، آلونکها، دخیمها و سوراخها برسد. شاه چندین قصر برای زندگی و چند کاخ برای کار دارد. کارگر معدن محل کارش در دالانهای خطرناک تنگ و تاریک و محل زندگی در آلونک گلی است این چنین نظم ظالمانه را چه کسی جز یک رژیم غارتگر طبقاتی میتواند به جامعه تحمیل کند؟

در همین روزهای گذشته گفتند که در شهرک صنعتی قزوین ۵۰۰۰ خانه هر یک با دو اتاق کوچک و به قیمت ۱۲۰ هزار تومان ساخته خواهد شد. خودشان بلافاصله توضیح دادند که در این شهرک ۱۲۸ واحد صنعتی بزرگ و کوچک هست که در آنها بیش از ۲۰ هزار نفر کارگر کار می کنند. این کارگران همه از نقاط دیگر به جستجوی اقمه نان آمده اند و در محل، صاحب هیچ چیز نیستند. باین ترتیب اگر فرض کنیم که این بار برنامه اجرا شود و خانه های ساخته شده را هم در واقع به کارگران بدهند باز بیش از ۱۵۰۰۰ کارگری یعنی ۷۵ درصد آنان بدون محل سکونت معین باقی خواهند ماند.

برنامه دوم برای شهرک البرز است که در آنجا هزار خانه ساخته خواهد شد. بیگمان در آنجا هم ده برابر تعداد این خانهها کارگر وجود دارد. تازه اینها خانه های سازمانی است که ده جور قید و بند برای کارگران ایجاد میکند و آنان را بصورت برده و اسیر کار فرما در می آورد. اگر بخواهند به بی عدالتی ها اعتراض نمایند و از حقوق قانونی خود دفاع کنند، هم کار و هم خانه خود را از دست می دهند.

همین دولتی که حتی برای ساختن این خانههای محقر برای کارگران حد اکثر خبثت را بخرج میدهد در عوض برای ریختن پول در دست سرمایه داران و باج بگیران درباری که دارند در زمین های عبا س آباد، با اصطلاح ستار پهلوی در دست می کنند بسیار دست و دل باز است. روزنامه ها نوشته اند که ساختمان مدرن ترین شهرک ایران - شهبستان پهلوی - تا دو ماه دیگر به هزینه دولت آغاز می شود. مکتساکت آنرا هم چاپ کرده اند که به کارگران خانه بدوش خوب دهن کجی شده باشد.

آری، چنین است وضع مسکن کارگران و ویژه کارگران جوان در کشور شاهنشاهی زده ایران. البته از یک رژیم پهلوی و ضد دمکراتیک که هم ثروت های عظیمی را با بیخار میبندد و هم خود بی حساب میچاپد، نمیتوان جز این انتظار داشت، ولی برای کسانی که خواهان پایان این شب سیاه برای توده ها زحمتکش خلق هستند، مسئله بصورت دیگری مطرح است. باید بکارگران آموخت که حق کار، حق استراحت، حق بهداشت و درمان رایگان، حق مسکن، حق آموزش و غیره جز حقوق طبیعی و عادلانه هر فرد زحمتکش است و دولتها موظف به تأمین آن هستند. در روند فعالیتها



تبلیغی و ترویجی باید به کارگران آموخت که سرنگسون ساختن رژیم استبدادی شاه و کسب آزادی سیاسی، شرط ضروری و قدم اول درجهت بهبودی واقعی وضع زحمتکشان است. نمونهی کشورهای سوسیالیستی یعنی کشورهایی که در آنها طبقه‌ی کارگر قدرت سیاسی را در دست دارد، دستاورد های مهم آن در تأمین رفاه عمومی و زحمتکشان در همه‌ی شئون زندگی، کار، مسکن، درمان آموزش‌ریگان، فرهنگ و غیره، نقش‌بزرگی در ارتقای آگاهی کارگران و سایر زحمتکشان داشته و دارد.

کارگران و زحمتکشان میهن‌مان نیز تنها زمانی خواهند توانست همه‌ی اینها را داشته باشند که با مبارزه‌ی متحد سلطه‌ی طبقات استثمارگر سرنگون کرده، حکومت خود را برقرار سازند.

مسئله‌ی مسکن یک مشکل مزمن برای رژیم استبدادی شاه و ناشی از سیاست‌های نادرستی است که از طرف این رژیم اعمال میشود. توضیح ماهیت طبقاتی مسئله‌ی مسکن به زحمتکشان و سازماندهی آنان برای مبارزات توده‌ای جهت حل این بیماری اجتماعی ناشی از نظام پوسیده‌ی کنونی، یک وظیفه‌ی تعلل‌ناپذیر برای مبارزان انقلابی است.

## دشواری مسکن برای دانشجویان شهرستان

نظام آموزشی ایران نه تنها یک نظام کاملاً طبقاتی است، بلکه علاوه بر آن تمام معایب ناشی از تسلط یک رژیم میرنده و فاسد و متعلق بقرون وسطی را نیز در خود جمع کرده است. البته در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری هم نظام آموزشی طبقاتی است؛ اما در ایران علاوه بر این طبقاتی بودن آموزش، صحبت بر سر نابرابری شگفت‌انگیز، بخور و خور، بچاپ و چاپ و بلیشوی است که شاید کلمه‌ی "شاهنشاهی" بهتر از هر توصیفی آنرا مشخص کند. یعنی نظام آموزشی در ایران، طبقاتی - شاهنشاهی است. از اینروست که نه تنها دست فرزندان دهقانان زحمتکش از آموزش متوسطه و عالی بکلی کوتاه است و جز تعداد انگشت شماری از فرزندان کارگران، آنهم با هزار زحمت و خون جگر خوردن، در دانشگاه‌ها راه پیدا نمی‌کنند، بلکه فرزندان قشرهای متوسط، بخصوص آنانکه از شهرستانها برای تحصیل به تهران می‌آیند، با دهمها دشواری‌ریز هستند.

در تهران، مسکن اولین مشکل دانشجویان شهرستان است. صرف‌نظر از جوانان معدودی که از

طریق "کاخهای جوانان" در اتاقهای ۶ تا ۸ تخته زندگی میکنند و ماهیانه از ۳۰۰ تا ۳۷۰ تومان مسکنی بردارند، اکثریت مطلق دانشجویان شهرستانی، حتی از این امکان هم محرومند.

دولت بعنوان وام دانشجویی که دانشجویان را بخدمت طولانی میکند، ماهی ۲۵۰ تومان بدانشجویان شهرستانی کمک مسکن میدهد. اما کارهای یک اتاق در تهران قابل مقایسه با این رقم نیست. اغلب دانشجویان شهرستانی، چند ماه اول اقامت خود را در تهی‌سرا در مسافرخانه‌های حقیر میگذرانند تا بالاخره جایی برای خود دست و پا کنند. کمترین مبلغی که صاحبخانه‌ها برای یک اتاق کوچک میخواهند، ۸۰۰ تومان است. مسافرخانه‌ها ماهانه ۷۲۰ تومان بابت دو تخت از دو دانشجویان میگیرند، یعنی ۳۶۰ تومان بابت هر تخت. یکی از دانشجویان به خبرنگار اطلاعات گفت:

است: یکبار برای اجاره‌ی اتاقی مراجعه کردم بمسکن گفتند باید قبلاً ۱۵۰۰۰ تومان بپردازید.

در باره‌ی آن وام ۲۵۰ تومانی این را هم باید اضافه کرد که تنها ۳۵٪ دانشجویان یک کلاس از آن برخوردار هستند، آنهم بشرطیکه دانشجویان شرایط لازم از قبیل داشتن برگ اجاره نامه‌ی رسمی از دفتر خانه را فراهم کنند.

یک دختر دانشجوی شهرستانی میگوید: من مبلغ وامی که بابت کمک هزینه‌ی تحصیلی و مسکن دریافت میکنم جمعاً ۵۵۰ تومان است درحالیکه این مبلغ به تنهایی، مشکل مسکن مرا نیز حل نمی‌کند.

چنین است وضع مسکن دانشجویان شهرستانی در تهران. مسئله‌ی تهیه‌ی مسکن تنها گوشه‌ای از مشکلات دانشجویان را نشان میدهد.

وضع آموزش در ایران را اگر بایک کشور سوسیالیستی مقایسه کنیم، از اینهمه عقب ماندگی خودحیرتخواهیم کرد. در کشورهای سوسیالیستی بیش از ۶۰٪ دانشجویان فرزندان کارگران و دهقانان هستند. در کنار شهرهای دانشگاهی، شهرک‌های بزرگ دانشجویی وجود دارد که در آنها تمام وسایل لازم برای مطالعه و استراحت از قبیل خوابگاه، غذاخوری، حمام، کتابخانه و قرائت‌خانه و ورزشگاه و سینما برای دانشجویان فراهم است. نزدیک تمام دانشگاهها غذا خوری وجود دارد، بطوریکه دانشجویان با مقرری ماهیانه‌ای که از دانشگاه میگیرند میتوانند با خاطری آسوده تحصیل بپردازند و تمام احتیاجات خود را بدون دریافت کمک از خانواده برآورده سازند. تاستانهای بسیاری از دانشجویان مجلس استراحت داده میشود. همه‌ی دانشجویان در تمام مدت تحصیل بطور رایگان بیمه هستند. پس از پایان

در نظام شاهنشاهی ایران ، نشان میدهد که چه تفاوت‌های اساسی بین يك نظام خلقی و يك نظام ضد خلقی وجود دارد و چرا باید در راه سرنگون ساختن این رژیم استبدادی و هموار کردن راه گذار مبین ما بسوی سوسیالیسم کوشید .

ع . رازی

تحصیل ، دولت برای همه‌ی دانشجویان فارغ التحصیل کار متناسب با معلومات تضمین میکند . در ازای تحصیل مجانی فارغ التحصیلان باید فقط سه سال به مجلسی که دولت مایل است برونند . این محل معمولاً در حوالی زادگاه دانشجو انتخاب میشود . مقایسه‌ی نظام آموزشی در کشورهای سوسیالیستی و

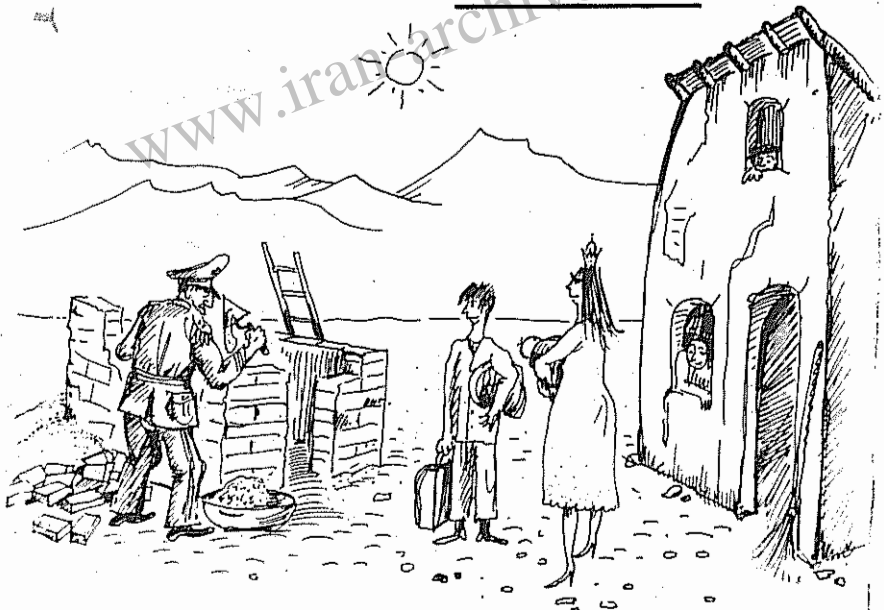
## مشکل مسکن شاه و گدانهی شناسد!

بچه‌ام متولد شد برای او جا نبود ، لذا آن خانه را که چند متری بیش از اینجا فاصله ندارد تعمیر کردیم و به ولیعهد اختصاص یافت ، او پسر بزرگ ما و ولیعهد کشور است .

آبشنگان - پنجمین شماره ۱۷  
اسفند ۲۵۳۰ - صفحه ۳

فرح در گفتگو با گزارشگر تلویزیون کانادا در مورد نقل مکان از کاخ سلطنتی تهران به کاخ سلطنتی نیاروان میگوید :

بعد از تولد بچه‌ها ، منزل شهری دیگر برای ما کوچک شد لذا به منزل کنونی آمدیم ، سپس مجبور بودیم تغییراتی در آن بدهیم ، وقتی چهارمین



این "فرمایش" های شهبانو آدمی را بیاد آن داستان میاندازد که در زمان هارون الرشید مردی دعوی پیغمبری کرد . او را نزد خلیفه بردند . خلیفه گفت پیغمبران پیش از تو همه معجزی داشتند ، معجز تو چیست ؟ مرد گفت : معجز من آنستکه هرچه ترا درس بگذرد من از آن آگاهم . خلیفه پرسید : مرا اکنون درس بگو ؟ مرد گفت : تو فکر میکنی من دروغ میگویم .

ناظر

# زنان و کودکان

## درس سوسیالیسم و سرمایه داری

گرفته شده است. اگر احتیاج روزافزون اتحاد شوروی را به نیروی کار در نظر بگیریم، میبینیم که حزب کمونیست و دولت این کشور، لحظه ای از بهبود وضع زنان غافل نیستند.

مراقبت و تربیت کودکان، پرورش نسل آینده، یکی دیگر از مسایلی است که همواره در مرکز توجه احزاب کمونیست و دولت‌های کشورهای سوسیالیستی قرار دارد. تقبل مراقبت و پرورش کودکان از جانب دولت‌های سوسیالیستی بمثابه یک وظیفه‌ی تخطی‌ناپذیر، امکانات وسیعی برای والدین کودکان و بویژه زنان برای شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و تولیدی وجود آورده است.

در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۴، از ۵ (پنج) میلیون و ۳۰۸ هزار کودک که در سنین ۳ تا ۶ سال قرار دارند، کودکانی که مادرانشان یعلت اشتغال بکار امکان مراقبت از آنان را برای تمام روز ندارند، فقط ۱۹۸ هزار کودک و یا کمتر از ۴٪ آنان در کودکانستانها آنهم در ازای پرداخت مبلغ گزاف، تحت مراقبت بودند. برای کودکان سیاهپوست امکانات از این هم محدودتر است.

در سال ۱۹۷۶، در اتحاد شوروی ۱۲ میلیون کودک در شیرخوارگاهها و کودکانها تحت مراقبت بودند. آنسده نیروی ۸۰ هزار نفری مربیان و معلمین آموده، وظیفه مراقبت و تعلیم این کودکان را بعهده داشته‌اند. کافی است تعداد معلمین کودکان کشورهای اتحاد شوروی را با تعداد کودکان کودکانهای ایالات متحده مقایسه کنیم تا امکانات شگرفی که در اتحاد شوروی برای پرورش نسل آینده بوجود آمده بر ما معلوم شود. تعداد معلمین کودکان کشورهای اتحاد شوروی ۴ برابر تعداد کودکانی است که در ایالات متحده به کودکانها دسترسی دارند. این تفاوت عظیم با در نظر گرفتن اینکه جمعیت ایالات متحده ۲۰۰ میلیون و جمعیت اتحاد شوروی ۲۵۰ میلیون است، هرچه برجسته تر میشود.

در برنامه پنجساله‌ی دهم، ساختمان کودکان کشورهای و شیرخوارگاههایی برای بازهم ۲/۵ تا ۲/۸ میلیون کودک در نظر گرفته شده است.

چنین است نتیجه‌ی مقایسه‌ی وضع زنان و کودکان در اتحاد شوروی و دهه‌ی سرمایه داری جهانی. اگر این مقایسه را به کشورهای نظیر مپین ماکسترشدهیم تفاوت‌های بازهم بیشتر و تبعیض و نابرابری زنان بازهم هیاتتر خواهد بود.

ازادی واقعی زنان از انواع استعماری اجتماعی که انسان در جوامع منقسم به طبقات ناهمسازیا آشتی‌ناپذیر متحمل میشوند، فقط در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی ممکن است.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر برای اولین بار در تاریخ بشری، با ریشکند کردن مالکیت خصوصی، امکانات واقعی را برای آزادی زنان بوجود آورد. امروز در کشورهای سوسیالیستی زنان نه تنها از حق کار، بمثابه یکی از ابتدا این‌ترین حقوق انسانی برخوردار هستند، بلکه برای آنان دستمزدهای مساوی در ازای کار مساوی با مردان، تضمین شده است. این امر حیاتی در کشورهای سرمایه داری هنوز ناپیدا باقی مانده است.

بنابراین ارقام منتشره از طرف دفتر بین‌المللی کار، تفاوت مزد زنان و مردان در فرانسه ۱۷٪، در سوئد، این با صلاً "بهشت سوسیالیسم دمکراتیک"، حدود ۳۰٪ و در ژاپن ۵٪ است.

بنابراین اعتراف و پرلو، اقتصاد دان آمریکایی در مجله‌ی "ولد ماگزین"، در ایالات متحده دستمزدهای زنانی که تمام روز را بکار تولیدی اشتغال دارند، در سال ۱۹۵۵ - ۶۴٪، در سال ۱۹۶۵ - ۶۰٪ و در سال ۷۴ حدود ۵۷٪ دستمزدهای مردان بوده است.

مجله‌ی دیگر آمریکایی "دیلی پیپلز" ادعا می‌کند این استثمار غیر انسانی را فاش کرده، می‌نویسد:

"اگر همه‌ی زحمتکشان زن آمریکا برابر مردان مزد دریافت میکردند، سرمایه‌داران مجبور میشدند مبلغ ۱۰ (ده) میلیارد دلار بیشتر به عنوان دستمزد بپردازند."

چنانکه میبینیم، در کشورهای سرمایه داری، خفته‌های زنان از برابری دستمزدهای مردان برخوردار نیستند، بلکه نمونه‌ی آمریکا، این "مظهر جهان آزاد" حاکمی از آنست که تفاوت دستمزدهای زنان و مردان سیر صعودی میبماید و این تفاوت دستمزدها منبع درآمد‌های چندین میلیارد دلار برای سرمایه‌داران است.

علاوه بر تائید کار برای زنان و تضمین دستمزدهای مساوی در ازای کار مساوی، در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، اقدامات مشخص دیگری نیز برای بهبود بازهم بیشتر وضع زنان زحمتکش به مرحله اجرا گذاشته میشود. هم اکنون زنان اتحاد شوروی، قبل و بعد از زایمان، از مرخصی یا حقوق کامل برخوردار هستند. در برنامه پنجساله‌ی دهم (۱۹۸۰ - ۱۹۷۵) پس از زایمان یکسال مرخصی باپرداخت بخشی از دستمزد در نظر

# کویاکی مادر آنگولا

درباره‌ی نویسنده‌ی این مقاله :

نویسنده‌ی این مقاله ، گابریل کارسیا مارکش ، یکی از معروفترین نویسندگان آمریکای جنوبی است . او در سال ۱۹۲۸ در کلمبیا بدنیآ آمد . اولین اثر او در سال ۱۹۴۸ به چاپ رسید و در مدت کوتاهی به بسیاری از زبانهای زنده دنیا ترجمه شد .

مارکش که در ضمن روزنامه نگاری زبردستی است ، توانست شعبه‌ی ای ز خبرگزاری کویا ، " پرنسالاتینا " را در بوگوتا ، پایتخت کلمبیا تاسیس کند . او بعنوان خبرنگار مدتها در شهرهای رم ، پاریس و کاراکاس و همچنین در سازمان ملل برای خبرگزاری " پرنسالاتینا " کار میکرد . گابریل کارسیا مارکش در سال ۱۹۶۹ جایزه‌ی ادبیات آکادمی فرانسه و در سال ۱۹۷۳ جایزه‌ی ادبیات کشور ونزوئلا را دریافت کرد . وی اکنون در ونزوئلا روزنامه‌ی ای بنام " آلترناتیوا " انتشار میدهد که همواره مورد حمله‌ی فاشیستها قرار میگردد . مدت پیش فاشیستها برای سومین بار یک بعب در اتاقهای این روزنامه منفجر کردند . ماهنامه‌ی " آلمان " در زیر ترجمه‌ی قسمتهایی از یک نوشته‌ی مارکش را بنظر دوستان گرامی میرساند . این مقاله واقعاتی را درباره‌ی کمک کشور سوئیس به کویا به کشور آنگولا در برابر تجاوز نیروهای وابسته به امپریالیسم جهانی به این کشور مطرح میکند که تا آن هنگام در هیچ جای دیگر منتشر نشده بود .

## تصمیم بسه کمک

در روز ۵ نوامبر ۱۸۴۳ همه‌ی کارگران کارخانه‌ی شکر " تریانیراتو " ، در استان " ماتانزاس " ، برهبری یک برد میزن کویایی ، بنام " نگراکارلوتا " یکجا بشورش درآمدند . " نگراکارلوتا " تنها با داس نشکر زنی بسه جنگ اسپانیاییها رفت و در راه آزادی جان سپرد . بیاد بود این شجاعت ، کویائیها نام عملیات کمک خود را ب " آنگولا " " اپراسیون کارلوتا " نهادند .

در سال ۱۹۷۵ آمریکا ئیها برای اولین بار باین مطلب پی بردند که در آنگولا گروههای کویایی وجود دارند . سه ماه بعد از آن ، موقعیکه هنری کیسینجر در ونزوئلا اقامت داشت ، به رئیس جمهر این کشور چنین اعتراف کرد : " اینک ما از بودن کویائیها در آنگولا مدتها پس از ورود آنها اطلاع یافتیم ، نشان میدهد که سازمان اطلاعاتی ما تا چاه

اندازه ناقص است ."

در آن تاریخ از حضور نیروهای کویایی و کارشناسان فنی در آن کشور مدتها میگذشت . با احتمال قوی ، خود کویائیها هم نمیتوانستند حد و کمک لازم را حدس زنند . تنها مطلبی که برای کویائیها کار مایه روشن بود ، این بود که این کمک باید خیلی فوری صورت بگیرد و هر طور شنسده ، آنگولا باید آزاد شود .

تماس بین کویائیها و " ام . پ . ال . آ . " از سال ۱۹۶۵ شروع شد . در ماه اوت آنسال ، چه گوارا ، که در آن موقع در کنگو به پشتیبانی از هواداران لومومبا میجنگید ، برای نخستین بار این تماسها را برقرار کرد . یک سال بعد از آن ملاقاتی بین آگوستینو نتو و فرماندهی نظامی " ام . پ . ال . آ . " اند و ( که در یکی از نبردها در آنگولا درگذشت ) با فیدل کاسترو در کویا صورت گرفت . موقعیکه پرتغالیها در ماه مه ۱۹۷۵ بازگشت خود را از آنگولا تدارک میدیدند نتو و فرماندهی کویایی ، فلاویو براد و ، یکدیگر را در لوآندا پایتخت آنگولا ملاقات کردند . در آن موقع نتو از کویائیها تقاضای اسلحه کرد و با آنها در مورد امکانات کمکهای فنی بیشتری مذاکره بعمل آورد . سه ماه بعد از آن فرمانده کویایی ، راول دیاز آرگولیس ، همراه بایک گروه از متخصصین غیر نظامی کویایی وارد آنگولا شد . بعد از آن نتو صریحا از کویا تقاضای فرستادن یک گروه تعلیم دهند برای برپا ساختن چهار مرکز آموزش نظامی در آنگولا کرد .

## هجوم قوای امپریالیسم

اگر چه " ام . پ . ال . آ . " نخستین سازمان جنبش رهایی بخش آنگولا ( این سازمان در سال ۱۹۵۶ بوجود آمد ) و در بین آنگولانیستهای زیاد مبرخورد آریود و بهترین و شایسته ترین برنامه‌ی سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی را برای آنگولا داشت ، با وجود این وضع نامساعدی برای این جنبش بوجود آمده بود . هر چند " ام . پ . ال . آ . " از شوری اسلحه دریافت میکرد ، ولی افرادی کمتوانند از این اسلحه استفاده بکنند ، خیلی کم بودند . در مقابل " ام . پ . ال . آ . " گروههای زبیری فرار داشتند که دارای تجهیزات مدرن و افراد تعلیم دیده بودند . آنها در ۲۵ مارس ۱۹۷۵ وارد آنگولا شده و در کارمونا حکومتی بسرای خودشان تشکیل داده بودند . رهبر این گروه ، هسلدن روبرتو ، شوهر خواهر میوتو و رهبر " اف . ان . ال . آ . " بود

که رابطه‌ی او با "سیا" آشکار شده بود، در بخش خاوری آنگولا، "اوتینا" حکومت میکرد، که رهبری آتراشخصی بنام یوناس ساومبی بعهده داشت، وی انسانی بسود ماجراجو و سود طلب که با مقامات ارتجاعی ارتش پرتغال روابط دوستی برقرار کرده بود و از سرمایه داران خارجی پشتیبانی میکرد - علاوه بر این، در روز ۵ اوت ۱۹۷۵ نیروهای آفریقای جنوبی از سوی نامیبی وارد آنگولا شدند، البته به بهانه‌ی دفاع از سد "رواکانا کالاکوا". روز قبل از ۱۱ نوامبر ۱۹۷۵ که قرار بود پرتغالیها آنگولا را ترک کنند و آنگولا مستقل شود، گروههای دشمن با ارتشهای مجهز در کفین بودند که بمحض خروج پرتغالیها به لواندا حمله کنند.

### اقدام سریع کویائیا

بمحض اینکه کویائیا از تقاضای نتو اطلاع یافتند، سریعاً دست بکار شدند، آنها، نه تنها گروه‌های تعلیم دهنده برای چهار مرکز تعلیم نظامی فرستادند، بلکه بیکیساره ۴۸۰ متخصص، که در ظرف ۴ ماه چهار مرکز تعلیم، ۱۶ لشکر پیاده نظام و ۲۵ گردان توپخانه و ضد هوایی برپا ساختند، به آنجا اعزام کردند. علاوه بر آن، کویائیا ۱۱۵ هواپیمای حمل و نقل، یک هیئت بهداشتی و یک گروه کامل اطلاعاتی نیز فرستادند. این اولین گروه مکی بوسیله سه کشتی پس از عبور از اقیانوس اطلس خود را به آنگولا رساند.

یکی از کشتی‌ها، که "ویتنام هریکو" نام دارد، تنها کشتی مسافربری کویاست، که آنرا باتیستا، دیکتاتور کویایی، در سال ۱۹۵۶ از یک شرکت هلندی خریداری کرده بود. دو کشتی دیگر بنام "کرال ایسلند" و "لاپاتا" کشتی‌های باربری بودند که برای این منظور با عجله تمام در آنها تغییر داده شدند. این کار کویایی‌ها نشانه دور اندیشی دقیق و در عین حال شجاعت آنهاست. چیزی که عجیب بنظر میرسد آنستکه کویائیا حتی بنزین خود را از کویا به همراه آورده بودند، در حالیکه آنگولا یکی از کشورهای صادر کننده نفت است و کویا باید از ضروری نفت وارد کند. ولی از آنجائیکه کویائیا می‌خواستند از هر جهت مطمئن باشند در همان سفر اول ۱۰۰۰ بشکه بنزین در سفکشتی نامبرده با خود به همراه بردند. کشتی "ویتنام هریکو" ۲۰۰ تن نفت در بشکه‌های ۵۵ گالنی در انبارهای سرباز حمل میکرد، تا گازهای ایجاد شد میتواند بیرون بیاید. کشتی "لاپاتا" حتی بنزین را روی عرشه خود حمل می‌کرد.

در شبی که در اسکله‌ی هاوانا این سه کشتی بارگیری میکردند، جشن مفصلی دریند برپا بود. آتشبازی و فرستادن موشک‌ها به آسمان چشم بیننده را خیره میکرد. در آن موقع یک

جرعه کافی بود که کشتی را منفجر کند. ولی، سرانجام همه چیز بخیر گذشت. فیدل کاسترو شخصاً بیدرقه‌ی کشتی‌ها آمده بود. او بعد از آن هم همیشه کشتی‌های را کبلاً آنگولا می‌رفتند، شخصاً بیدرقه میکرد، تا با بنیوسله بتواند تمام اوضاع و شرایط مسافرین را بازرسی کند. فیدل کاسترو در آن موقع به گروه‌هایی که به آنگولا می‌رفتند گفت: "هر چه باشد شما را، موقه‌یکه با "گرانما" مسافرت میکردیم، راحت تر مسافرت میکنید." ("گرانما" نام آن کشتی کوچک موتوری ۱۲ نفریست که با آن ۸۲ نفر انقلابی کویایی از محل تبعید خود، مکزیک، به کویا آمدند و در آنجا جنگ با باتیستارا آغاز کردند - "آرمان").

### تانکهای دشمن در جلوی لواندا

کویائیا مطمئن نبودند که پرتغالیها به آنها اجازه ورود به آنگولا را بدهند. فیدل کاسترو از رئیس "کویکن" در لیسبون، سرگرد اتللو کارالیو، درخواست کرد که از حکومت پرتغال بخواهد که به کویا اجازه‌ی کمک پس آنگولا را بدهد. کارالیو به کویا قول داد که حتماً در این مورد اقدام خواهد کرد، ولی کویائیا تا با امروز جوابی برای درخواست خود نگرفته‌اند.

با این حساب، کشتی "ویتنام هریکو" ساعت شش و نیم صبح ۴ اکتبر ۱۹۷۵ وارد بندر آمریوین شد، بدون آنکه پیش از آن یکسب اجازه موق شود. کشتی "کرا ال ایسلند" روز ۷ اکتبر و "لاپاتا" روز ۱۱ اکتبر وارد بندر پونتانگرا شدند. گرچه آنها هم اجازه نداشتند، ولی کسی مزاحم آنها نشد. تعلیم دهنده‌های کویایی مورد استقبال "ام. پ. ال. آ. ۲۰" قرار گرفتند و فوراً دست بکار ساختن مراکز تعلیمات نظامی شدند. یکی از این مراکز در شهر دلاتاندو (شهری که پرتغالیها نام آنرا "سالازار" گذاشته بودند) در ۲۰۰ کیلومتری شرق لواندا برپا شد. دومین پایگاه تعلیماتی در بندر رینگولا و سومی در سوارامو، که سابقاً "رانیک کارالیو" خوانده میشد و دروازاستانها جنگ زده‌ی مشرق بود، و آخرین آنها در استان کاپیندا بوجود آمد. گروه هلند روبرتو در موقع ورود کویائیا به بندر، آنچنان به لواندا نزدیک بودند، که کویائیا در اولین ساعت تعلیم خود تانکهای آنها را از نزدیک میتوانستند ببینند.

در ۳ اکتبر یک تیپ کامل از ارتش آفریقای جنوبی وارد آنگولا شد و بدون هیچ نبردی شهر هسنسای سادابند بیرا و موجامد شرا بتمبر در آورد. ورود سربازان آفریقای جنوبی بیشتر بیک گردن تفریحی شباهت داشت. آنها در حالیکه روی تانک‌ها به موزیک رقص گوش میدادند. وارد شهرها شدند. در شمال، جنگ با سربازهای مزدی که رهبران روی یک موتورسیکلت بایک هنرپیشه‌ی زیبای اروپایی هدایتشان میکرد ادامه داشت. او آنقدر ریخود مطمئن بود که بدون هیچ تدبیر امنیتی و گویایی

گذراندن تعطیلات به آنجا آمده بود و او هنوز هم نمشی داند آن موشکی که موتورش را خورد کرد ، در آن روز از کجای آسمان بر سرش فرود آمد . در چند ان زن همراه او ، کسدر موقع فرار مزدوران بجای مانده بود ، يك لباس شش پشمی ، يك بيكینی و همچنین يك کارت دعوت برای جشن پیروزی در لوآند اکه هلدن روبرتو چاپ کرده بود ، دید همیشه . این جشن هیچ موقع برگزار نشد .

در آخر هفته ی اول گروه های آفریقای جنوبی بهتر از ۶۰۰ کیلومتر از سواحل جنوب غربی آنگولا بتصرف در آورده بودند و با سرعت ۷۰ کیلومتر در روز بسوی لوآندا پیش میرفتند . روز ۱۰ نوامبر آنها به مرکز تخلیاتی پنگوالا که توسط کوبا ئیها اداره میشد ، رسیدند . تحلیلید هندیگان کوبایی مجبور بودند که با شاگردان آنگولایی خود از پایگاه بیرون بروند و با دشمن بجنگند . در این موقع رهبران "ام . پ . ال . آ . " متوجه شدند که این جنگ با جنگهای پارتیزانی برضد پرتغالیها فرق دارد . این جنگی بود که توسط چندین نیروی همدست با امپریالیسم و مادریترین سلاحها ، برضد استقلال يك ملت تدارک دیده بودند . در چنین اوضاعی ، فقط کمک و همبستگی بین المللی میتواند نجات دهند باشد .

#### کمک انترناسیونالیستی کوبا

انترناسیونالیسم کوبایی ها سابقه ی طولانی دارد . خود مارتی برای این موضوع هم در تئوری و هم در عمل اهمیت بسیار قائل شده است . بعد از انقلاب نیز کوبا ئیها انترناسیونالیسم را در بین خود تقویت کردند و بخصوص در کشورهای آمریکای لاتین ، آسیا و آفریقا قوانین مارکسیستی بکار بردند ، حتی قبل از آنکه انقلاب کوبا يك انقلاب سوسیالیستی اعلام شود . کوبا ئیها در الجزایر سه جنبش "اف . ان . ال . " در سرکوبی استعمارگران فرانسوی کمک میکردند . بخاطر این کمک فرانسویها اجازه ی پرواز از روی خاک فرانسه را برای شرکت هواپیمائی کوبا لغو کردند . چندی بعد ، کوبا ئیها به الجزایر برای دفاع در مقابل قوای مراکش کمک رساندند . امروزه میتوان با اطمینان گفت که هیچ جنبش آزاد بیخشد در آفریقا وجود نداشته که روی کمک کوبا حساب نکرده باشد . آنها همواره میدانستند که کوبا ، بهر حال ، بشکلی ( فرستادن اسلحه ، معلم و یا تعلیم دهنده نظامی ) کمک خواهد کرد . بعنوان مثال ، میتوان از کمک انترناسیونالیستی کوبا به موزامبیک ( از سال ۱۹۷۳ ) ، سیرالئون ( از سال ۱۹۶۵ ) ، کامرون و به کشور گینه ، هنگامی که رئیس جمهور آن ، سکوتوره ، برضد سربازهای مزدور ( که فراریان کوبایی بودند ) میجنگید نام برد . در گینه بیسائو ، فرمانده کوبا ئی ، پدرو در ریگز پراتا ، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا ، در جنگ برای آزادی آن کشور ، بدست پرتغالیها اسیر شد و ساها

در زندان بسر برد .

موقعی که جنگ برای آزادی آنگولا با پرتغالیها ادامه داشت ، آگوستینو نتو از دانشجویان آنگولائی ، که در پرتغال تحصیل میکردند ، خواست که تحصیل خود را در پرتغال قطع کنند و در کشورهای سوسیالیستی ادامه دهند . عده زیادی از این دانشجویان به کشور کوبا رفتند ، در آنجا به تحصیل خود ادامه دادند و اکنون در آنگولا صاحب شغل های حساسی هستند . در میان اینان ، وزیر اقتصاد کنونی آنگولا ، مینگا ، زمین شناس انریک دوس سانتوس ، فرمانده نظامی و عضو کمیته مرکزی " ام . پ . ال . آ . " که در ضمن زن کوبا ئی نیز دارد . مانتوس مهندس کشاورزی ، که در حال حاضر آکادمی نظامی آنگولا را رهبری میکند و ندالو ، که زمانی بهترین فوتبالیست در کوبا بود و حالا معاون تیب اول ارتش توده ای آنگولا است ، دیده میشوند . بعضی از آنها هنوز اسامی مستعار خود را حفظ کرده اند ، مثل یاکوب کیتانو که آن موقع " هیولا یی مرگ " نام داشت .

#### ادامه ی وظایف انترناسیونالیستی

از اینجا باید است که همکاری کوبا ئیها با جنبش خلق آنگولا يك عمل اتفاقی و ناگهانی نبوده ، بلکه نتیجه ی منطقی سیاست انقلابی کشور کوبا در آفریقا بوده است . فرق کمک اخیر کوبا ئیها با کمکهای قبلی آنها این بود که اینبار می بایست يك جنگ یتعام معنی ، که خسارات جانی و مالی آن به هیچ وجه قابل پیش بینی نبود ، وارد شوند .

مهمترین سوال این بود که آمریکا ئیها در این مورد چه عکس العملی نشان خواهند داد . در تجزیه و تحلیلی که حزب کمونیست کوبا کرد ، باین نتیجه رسید که آمریکا ئیها این دفعه دیگر بوسیله ی سربازهای مزدور و یا مستقیما وارد جنگ نخواهد شد . علت این بود که آنها تازه از ویتنام فرار کرده بودند و سخت گرفتار جریان واترگیت و آپروریز به سازمان " سیا " بودند . از طرف دیگر ، رئیس جمهور ری داشتند که کسی او را انتخاب نکرده بود و خلاصه جریانات داخلی مانع این اقدام حکومت آمریکا میشد . در ضمن آمریکا ئیها باید مواظب میبودند که در اینجا بعنوان همدست حکومت نژاد پرست آفریقای جنوبی ظاهر نشوند . البته نه بخاطر ملل آفریقا ، بلکه بخاطر سیاهپوستان خود و در رابطه با مبارزات انتخاباتی که بشدت در جریان بود و نیز جشنهای ۲۰۰ سال لگرد استقلال آمریکا . کوبا ئیها به کمک همه جانبه ی اتحاد شوروی مطمئن بودند . اینها و سایر مشکلات ، مسایلی بودند که در عرض ۲۴ ساعت قابل حل نبودند . اما رهبران حزب کمونیست کوبا بیشتر از ۲۴ ساعت وقت نداشتند و باید تصمیم میگرفتند . این تصمیم در یک جلسه ی نسبتا طولانی در روز ۵ نوامبر ۱۹۷۵ گرفته شد .

دنیساله دارد

# ساواک دشمن اصلی کتاب است

ایست که دست از پا خطا کند و از دایره ترسیم شده توسط شاه و ماموران "امنیتی" اش پابرون نهد. در خاتمه نویسنده آرزو میکند که "مسئولان امور" محدودیت‌های مختلف را از جلوی پای نویسنده و ناشر و خواننده بردارند، چرا که سعادت آیند هی کشور در گروی وجود انسانهای با فرهنگ و درست اندیش است. اما نکته اصلی اینجاست که "مسئولان امور" و بسویژه "مسئول کل امور" خوب میدانند که وجود انسانهای با فرهنگ و درست اندیش بزرگترین خطر را برای نظام میرند هی دیکتاتوری سلطنتی وابسته به امپریالیسم تشکیل میدهد. رژیم شاه بستن دهانها، شکستن قلمها، بزدان افکندن، شکنجه دادن و حتی اعدام شاعران و نویسندگان آزادی خواه و مترقی را از راههای حفظ بقای تنگین خود میدانند و در این راه قدم میزند. شاه چاره‌ای جز این ندارد که فقط به کتابهای بی رفق، بی محتوا و کنترل شده اجازه‌ی چاپ بدهد. بنابراین جای تعجب نیست اگر تیراژ هزارنسخه‌ای این کتابها هم زیادی باشد و در کتابفروشیها باد کند.

بقول نویسنده‌ی نامه "اگر کتابی طالب داشته باشد، خواننده‌ها زبیر سنگ هم شده پیدا میکنند و حتی دستنویس میکنند (اگر چه شمشیر ساواک همیشه بالای سینه اوست و اینکار ممکن است بهیای بسیار گرانی برایش تمام شود).

پایان نامه، بازگوکننده‌ی درد بزرگ روشنفکران ایران و بی باوری مطلق آنان نسبت به اراجیف گردانندگان رژیم است. نویسنده میگوید: "موضوع کتاب و کتاب خوان یکی از شاخصهای پیشرفت معنوی مملکت است و بسدود رود ریاستی باید بگوئیم با ۱۸۰ کتاب در سال (آنهم با احتساب کتابهای درسی) و متوسط سرانه‌ی مطالعه ۳ ثانیه در روز (آمار مربوط به سال ۴۹ است که وضع بهتر بوده) نمیتوان با استقبال تمدن بزرگ رفت".

آری، تمام آنچه که شاه و دستیارانش پیرامون پیشرفت فکری و معنوی و "تمدن بسزرگ" میگویند جز سالوسی بدون پشتوانه چیست دیگری نیست.

مگر میشود هم زیر پیوغ یک رژیم دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم زندگی کرد و هم انتظار رفتن بسوی تمدن را داشت.

در سالهای اخیر پیرامون علت سقوط تیراژ کتاب مطالب زیادی نوشته و گفته شده است. بخصوص گردانندگان رژیم بارها کوشیده اند با بهیمن یافتن آسمان و ریسمان، روگرداندن مردم را از خواندن کتابهایی که از هفت خوان سانسوردولتی گذشته‌اند، بنحوی توجیه کنند. اما اکنون دیگر برای هیچکس تردیدی وجود ندارد که سازمان "امنیت" شاه، عده ترین دشمن کتاب و کتاب خوان در مین ماست.

شور قضیه از قرار معلوم آنقدر درآمده است که روزنامه‌ی "رستاخیز" هم مجبور شده بخشی از اعتراضات وسیع مردم را منعکس کند. در شماره‌ی پانزدهم اسفند ماه سال گذشته‌ی این روزنامه، یک دبیر ادبیات، علل رکود بیسابقه‌ی کتاب را با حساب دود و تا چهارتا، چنین نشان میدهد:

۱- علت اصلی رکود کتاب، گرانی کاغذ و چاپ و صحیفه نیست، زیرا بسیاری از کالاهای طی پنج سال اخیر سه‌الی چهار برابر گرانتز شده، معذک مشتری آن روز افزون است. بعلاوه اگر در سال ۵۵ نسبت به ۱۳۴۹ کتاب خوان بیشتر نشده باشد، کمتر هم نشده است. مضافه اینکه کتابخانه‌های عمومی و مدارس نیز افزایش یافته است.

۲- مسئله‌ی کمبود وسایل چاپ و انتشار و کارگر چاپخانه نیز عامل اصلی رکود نیست، زیرا با تعطیل اکثر مجله‌ها و روزنامه‌ها (چه کسی غیر از شاه آنها را تعطیل کرده است؟) و نیز چاپ کتب درسی در خارج از کشور، چاپخانه‌ها وقت آزاد بیشتری نسبت بسال ۴۹ در اختیار دارند و میتوانند کتاب چاپ کنند.

۳- تلویزیون، رادیو، سینما و تئاتر نیز مانع کتاب خوانی نمیشود، زیرا در عالمک پیشرفته اینگونه وسایل خیلی بیشتر گسترش دارد. ولی کوچکترین تأثیری در بازار کتاب نداشته است.

پس علت چیست؟ نویسنده یادآور میشود که طبق نظر صاحبان مؤسسات انتشاراتی و دست اندرکاران، که بارها بناسیتهای گوناگون ابراز شده، اشکال اصلی رکود کتاب "محدودیت‌های دولتی" است. هر کس میدانند که منظور از "محدودیت‌های دولتی" همان سانسور و حسنتناک ساواک و زیر شکنجه نزار دادن هر نویسنده، ناشر، فرورونده و خواننده است.



